

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام

خبرنامه

بازخوانی چرایی و چگونگی
قیام مسجد گوهرشاد

جواد نوائیان
رودسری

سرشناسه: نوائیان رودسری، جواد، ۱۳۵۷- عنوان و نام پدیدآور: قیام فیروزه‌ای: بازخوانی چرایی و چگونگی قیام مسجد گوهرشاد/ جواد نوائیان رودسری؛ ویراستار حمیدرضا نویدی‌مهر. وضعیت ویراست: [ویراست ۲]. مشخصات نشر: مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، ۱۳۹۵. مشخصات ظاهری: ۱۰۰ ص، مصور (رنگی)، عکس، ۱۴×۵/۲۱ س.م. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۰-۱۰۷-۶. وضعیت فهرست نویسی: فیهبا. یادداشت: چاپ سوم. یادداشت: کتابنامه: ص ۹۸- ۱۰۰ همچنین به صورت زیرنویس، عنوان دیگر: بازخوانی چرایی و چگونگی قیام مسجد گوهرشاد. موضوع: قیام مسجد گوهرشاد، ۱۳۱۴. موضوع: *Revolt of Goharshad Mosque. ۱۹۳۵. موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ -- جنبش‌ها و قیام‌ها/موضوع: -- Iran Pahlavi. History. ۱۹۲۵- ۱۹۴۱ -- *Protest movements. شناسه افزوده: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد. انتشارات بوی شهر بهشت. رده بندی کنگره: DSR ۱/۴۹۹/۸/۹۱۹۱۳۹۵ شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۰۳۳۰۸- رده بندی دیویی: ۸۲۲۰۴۵/۹۵۵

قیام فیروزه‌ای

بازخوانی و چرایی و چگونگی قیام مسجد گوهرشاد

جواد نوائیان رودسری

طرح جلد: مصطفی بهمن آبادی

صفحه آرای: سجاد دادخواه

چاپ چهارم سال ۱۳۹۶ - ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۰-۱۰۷-۶

آدرس: میدان امام حسین علیه سلام خواجه ربیع ۷

تلفن: ۳۷۴۲۹۲۲۵ - ۵۱۰

فروشگاه اینترنتی: www.nbhehsht.ir

عضویت در باشگاه مشتریان با ارسال عدد ۸۸ به سامانه پیامک ۱۰۰۰۱۰۸

فهرست

- ۵۰ / فصل سوم / روایتی از یک توطئه
 ۵۴ / رضاخان، «سردار سپه» می شود
 ۵۵ / سیاست دوگانه فرهنگی سران کودتا
 ۵۵ / مشاوران رضاخان
 ۵۶ / رضاخان، رضاشاه می شود
 ۵۸ / فصل چهارم / فرهنگ دینی در مسلخ
 ۶۱ / نخستین تکاپوها برای اجرای سیاست جدید
 ۶۲ / یک دین بی خاصیت
 ۶۳ / تجددآمرانه با نفی معیارهای دینی و ملی
 ۶۴ / واقعه نوروز ۱۳۰۷ ش در قم
 ۶۶ / قانون متحدالشکل شدن لباس مردان
 ۷۰ / بهائیت در خدمت سیاست های فرهنگی پهلوی
 ۷۲ / برباد رفتن آرمان های مشروطیت
 ۷۲ / رضاشاه و سیاست محدود کردن حوزه های علمیه
 ۷۶ / پیوست شماره یک / برخی شخصیت های مؤثر در واقعه گوهرشاد
 ۷۷ / آیت الله سیدحسین قمی
 ۷۹ / شیخ بهلول گنابادی
 ۸۱ / محمدولی اسدی
 ۸۳ / فتح الله پاکروان
 ۸۵ / محمود جم
 ۸۷ / ایرج مطبوعی
 ۹۰ / حبیب الله قادری
 ۹۲ / پیوست شماره دو / گاه شمار تاریخ معاصر ایران از کودتای سیاه تا قیام مسجد گوهرشاد
 ۹۷ / منابع و مقالات
- به عنوان مقدمه / ۶
 فصل نخست / آن قیام ماندگار / ۸
 مقدمات کشف حجاب / ۹
 تبدیل کلاه پهلوی به کلاه شاپو / ۱۱
 ماجرای ۱۳ فروردین شیراز / ۱۲
 شاه، عامل تمام جسارت ها / ۱۳
 آغاز مبارزات مردم مشهد / ۱۳
 ورود آیت الله قمی به تهران / ۱۵
 مشهد ملتهد می شود / ۱۶
 ورود شیخ بهلول به مشهد / ۱۶
 جمع شدن یاران در مسجد / ۱۹
 نخستین شهدای قیام / ۲۰
 مقدمات قتل عام / ۲۳
 شبی که صحن و سرای حرم رنگ خون گرفت / ۲۵
 مَهْ نوز سِرِ حَرْفَمِ هَسْتُم / ۲۶
 کشف حجاب اجباری می شود / ۳۰
 عزاداری ممنوع می شود / ۳۳
 جان ابوالفضل آهسته گریه کنید / ۳۴
 فصل دوم / ریشه ها (در پی عوامل وقوع قیام فیروزه ای) / ۳۷
 نخستین رگه های نفوذ فرهنگی بیگانه / ۳۵
 خود باختگی فرهنگی، نخستین دروازه ورود / ۳۸
 مقابله با انحراف ها / ۳۹
 آغاز هجمه اصلی / ۴۱
 قحطی بزرگ و اثر آن بر شرایط اجتماعی ایران / ۴۴
 مقاومت هایی که به نتیجه نرسید / ۴۵
 میسیونرها و باز شدن پای فرهنگ غربی به خانه / ۴۷
 های ایرانیان

مقدمه چاپ نخست

قیام مسجد گوهرشاد، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات مردم ایران است. این قیام، نخستین رودررویی خونین مردم با رژیم رضاخانی بود که به سبب سیاست‌های جدید رضاخان در عرصه فرهنگ شکل گرفت. طبقات مختلف اجتماع در این قیام شرکت داشتند. برخی از مورخان معتقدند تأثیر قیام مسجد گوهرشاد بر حوادث پس از آن، چنان عمیق است که باید دوران حکومت رضاشاه را به دو دوره قبل و بعد از قیام مسجد گوهرشاد تقسیم کرد. با وجود تأثیرگذاری آشکار این قیام بر حوادث بعدی تاریخ معاصر ایران، کمتر از آن شنیده و خوانده ایم. قیام مسجد گوهرشاد، انزجار آشکار و عینی مردم از سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی اول بود؛ آن گونه که بسیاری از حوادث مبتنی بر خواسته‌های مذهبی در دوره‌های بعد، همسو با آن صورت پذیرفت.

بازخوانی حوادث روی داده در این قیام مردمی و جریان‌هایی که سبب وقوع آن گردید، نه تنها بازگوکننده فصلی حساس از تاریخ سرزمین ماست، بلکه می‌تواند تصویری از شرایط اجتماعی و سیاسی دوران پهلوی اول را در اختیار نسل جوان قرار دهد. نوشتار پیش رو، دربرگیرنده وقایعی است که در خرداد و تیر سال ۱۳۱۴ شکل گرفته است.

برای آن که خواننده گرفتار دالان پریپیچ وخیم وقایع تاریخی زمینه‌ساز این قیام نشود، در فصل نخست، اصل ماجرا را به روایت اسناد و شاهدان عینی ذکر کرده‌ام. در این فصل می‌توانید افزون بر گزارش تاریخی قیام مسجد گوهرشاد، اطلاعاتی اجمالی از حوادث پس از قیام، به ویژه واقعه کشف حجاب در دی‌ماه سال ۱۳۱۴ و نیز ممنوعیت روضه‌خوانی و عزاداری، به دست آورید. در فصل‌های بعد، ضمن بازگشت به دوران پیش از قیام مسجد گوهرشاد، با ریشه‌های اصلی این قیام و نیز سیاست‌های رضاشاه برای ایجاد تغییر در مبانی مذهبی و اصول اعتقادی مردم ایران، آشنا خواهید شد. امیدوارم، این نوشتار سهمی هرچند کوچک در آشنایی خوانندگان و به ویژه، نسل جوان ایران زمین، با پیشینه و تاریخ سرزمینشان داشته باشد.

جواد نوائیان رودسری

آذر ۱۳۹۴ خورشیدی / مشهد مقدس

مقدمه چاپ سوم

خداوند را شاکرم که فرصتی برای بازبینی کتاب قیام فیروزه‌ای دست داد. پس از انتشار چاپ اول و دوم کتاب، تعدادی از دوستان، با ارائه طریق و انتقادهای سازنده، نگارنده را برآن داشتند تا ضمن بازبینی در محتوای اثر، با افزودن منابع جدید، بر حجم اطلاعات آن بیفزاید. در چاپ جدید، اطلاعات منابع جدید و مستندات مورد نیاز هر بخش، در پاورقی‌های افزوده شده به متن، ارائه گردیده است. در برخی قسمت‌ها به توضیحات بیشتر و اشارات دقیق‌تری نیاز بود که این موارد نیز، در پاورقی‌ها گنجانده شده است.

شایسته می‌دانم از انتشارات بوی شهر بهشت، بابت محبت‌ها و حوصله‌ای که به خرج دادند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. با وجود سعی و تلاشی که در بازبینی دوباره منابع به کار بسته شد، بی‌تردید حاصل کار خالی از نقص نیست و راهنمایی‌های شما خوانندگان گرامی می‌تواند برای چاپ‌های احتمالی بعدی، کارگشا باشد.

خدایا چنان کن سرانجام کار / تو خشنود باشی و ما رستگار

جواد نوائیان رودسری

مرداد ۱۳۹۵ خورشیدی / مشهد مقدس

فصل نخست

آن قیام ماندگار

به ظاهر نخستین بار میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم ناصرالدین شاه، به او پیشنهاد کشف حجاب بانوان ایرانی را داد. میرزا حسن جابری، سیاستمدار و مؤرخ دوره قاجار، می نویسد: «به ناصرالدین شاه پیشنهاد دادند که کشف حجاب را در کشور معمول دارد. موضوع با آیت الله حاج ملاعلی کنی، مطرح شد. او به شاه گفت: "هرگاه کشف حجاب را در دربار خودت جاری ساخته و همسرت را مُکَشَّفه و بی حجاب بیرون آوردی"، در کشور هم همین کار را بکن.»^۱

● مقدمات کشف حجاب

هرچند ناصرالدین شاه از مسئله کشف حجاب چشم پوشید، رضاشاه چنین نکرد. مقدمات کشف حجاب در دوران حکومت او، همسو با فعالیت های عناصر سکولار و منوالفکر، با شدت بیشتری دنبال شد. یکی از روزنامه های اروپایی در شماره تاریخ

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی، اولین پیشنهاد برای کشف حجاب به شاه ایران، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)؛ سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، ص ۱۳.

۱۸ آبان ۱۳۱۰ خود می‌نویسد: «زنان ایرانی که چادر از سر برداشته‌اند، اکنون هنرپیشه می‌شوند ... حالا یک دسته از هنرپیشگان مرد و زن، با ذوق وطن پرستی تصمیم گرفته‌اند که یک تئاتر دائمی افتتاح کنند.»^۱

آیا موضوع کشف حجاب ناگهان به ذهن رضاشاه پهلوی خطور کرد؟ مهدی قلی هدایت در کتاب *خاطرات و خطرات* می‌نویسد: «مجالس نشاط، لولیدن مرد و زن در بساط، انبساط می‌آورد و نفس را انتعاش می‌دهد ... فکر تشبّه به اروپایی‌ها از آنجا به سر پهلوی آمد.»^۲ این یک ادعای ساده‌انگارانه است. موضوع کشف حجاب، از مدت‌ها قبل و پیش از دوران اقتدار رضاشاه، در دستور کار عوامل بیگانه و منوّرالفکرهای جامعه ایران بود.

تاج‌الملوک آیرملو، همسر رضاشاه، در سال ۱۳۰۶ مجالس مختلطی برپا می‌کرد که زنان بدون حجاب در آن‌ها شرکت می‌کردند. در مدارس دخترانه، بی‌حجابی، آشکارا تبلیغ می‌شد و دختران از پوشیدن لباسی که با مبانی اعتقادی و تمدن ایرانی-اسلامی آن‌ها همخوانی داشت، منع می‌شدند. مخبرالسلطنه می‌نویسد: «در سنوات ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ ملکه ترویج دگلته^۳ می‌کرد و منع چادر نماز. عیال من که به اندرون می‌رفت و چادر نماز داشت، مورد ایراد می‌شد، آخر ترک رفتن نمود.»^۴

سفر رضاشاه به ترکیه، در خرداد ۱۳۱۳ خورشیدی، که تنها سفر خارجی او هم بود، موضوع کشف حجاب را وارد مرحله جدیدی کرد. در آن زمان، با سیاست‌های ضد دینی آتاتورک، مذهب در ترکیه کاملاً به حاشیه رانده شده بود و دین، به صورت امری فردی، آن هم در قالب سیاست‌هایی که حکومت لائیک ترکیه می‌پسندید، وجود داشت. ظاهراً بارزترین عملکرد آتاتورک که رضاشاه آن را پسندید، کشف حجاب بانوان بود. او پس از بازگشت از ترکیه، مقدمات کشف حجاب را فراهم کرد. رضاشاه در

۱. وهاب‌زاده موسوی، عباس علی، و چگونگی قیام مسجد گوهرشاد؛ مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، ص ۱۹۰.

۲. هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات*، انتشارات زوّار، تهران: ۱۳۷۵، ص ۴۰۵.

۳. نوعی لباس زنانه که قسمت بالاتنه آن باز است (فرهنگ فارسی معین).

۴. هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، همان، ص ۴۰۷.

نطقی که پس از بازگشت از این سفر ایراد کرد، گفت: «اصلاً چادر و چاقچور، دشمن اصلی ترقی و پیشرفت مردم ماست. درست حکم دُمَل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن نیشترزد و از بینش برد.»^۱

بی تردید این تحلیل رضاشاه، تنها حاصل اندیشه خود او نبود، بلکه بیشتر، القاءات افرادی بود که پیرامون او را گرفته بودند و مسئولیت هدایت سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی پهلوی را برعهده داشتند. رضاشاه مدتی بعد، در دیدار با نمایندگان مجلس شورای ملی، گفت: «کوشش من این است که ایرانیان را در طریق ترقی و قبول تمدن جدید وارد کنم. اما مردم، متأسفانه حاضر نیستند خود را برای زندگی در عصر جدید آماده نمایند.»^۲

● تبدیل کلاه پهلوی به کلاه شاپو

بهمن سال ۱۳۱۳ش، در مراسم افتتاح دانشگاه تهران، رضاشاه دستور داد دختران، بدون حجاب شرکت کنند تا به زعم او، پیشتاز کشف حجاب باشند. هم‌زمان با این اقدام‌ها، عوامل پهلوی اول در ارکان اداره کشور، جدیت بیشتری برای رواج لباس متحدالشکل به خرج دادند.

از اوایل سال ۱۳۱۴ش، کلاه قبلی، موسوم به کلاه پهلوی، منسوخ شد و جای خود را به کلاه لبه‌دار، یا «کلاه شاپو» داد. کارکنان ادارات و قاطبه مردم، مجبور به استفاده از این کلاه شدند. اسناد موجود نشان می‌دهد اصرار رژیم بر تغییر دوباره کلاه بسیار شدیدتر از قبل بوده و برای مردم نگرانی ایجاد کرده است.^۳ برخی مورخان، تغییر کلاه از پهلوی به شاپو را هم رهاورد سفر رضاشاه به ترکیه می‌دانند، زیرا در این کشور، مدتی قبل از مسافرت وی، آتاتورک دستور داده بود کلاه فینه را به شاپو تبدیل کنند.

۱. وهاب‌زاده موسوی، عباس علی، همان، ص ۱۹۰.

۲. همان، ص ۱۹۱.

۳. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران: ۱۳۷۸، ص ۵۵.

مهدی‌قلی هدایت در کتاب *خاطرات و خطرات*، کلاه‌شاپو را سوغات سفر شاه به ترکیه می‌داند و می‌نویسد: «در ملاقات، روزی شاه، کلاه [شاپو] مرا برداشت و گفت: حالا این چطور است؟ گفتم: فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ می‌کند، اما آن کلاه که داشتیم [پهلوی]، اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند و گفتند: آخر من می‌خواهم هم‌رنگ شویم تا ما را مسخره نکنند.»^۱

واقعیت آن بود که سرعت تغییرات فرهنگی، پس از بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه، افزایش یافته بود. این مسئله، هم به شرایط و سیاست‌های سابق و هم به شخصیت رضاشاه و نگاه ظاهرگرایی او به همه مسائل، مربوط می‌شد. رویکرد جدید شاه، نگرانی عمومی را در پی داشت و وقوع برخی وقایع، مانند جشن ۱۳ نوروز شیراز، کاسه صبر مردم را البریز کرد.

● ماجرای ۱۳ فروردین شیراز

روز ۱۳ فروردین سال ۱۳۱۴، با حضور «علی اصغر حکمت»، وزیر معارف، جشنی در شیراز برگزار شد که حالت عمومی داشت و قشرهای مختلف مردم در آن شرکت کرده بودند. در اثنای برگزاری جشن، ناگهان گروهی از دختران به صحنه آمدند و پس از برداشتن حجاب، به رقص و پایکوبی پرداختند. شاید این نخستین بار بود که کشف حجاب به شکل عمومی اتفاق می‌افتاد. مرحوم آیت‌الله فال‌اسیری، در سخنرانی پرشور خود در مسجد وکیل، به این اقدام اعتراض کرد و مردم را به قیام در برابر بی‌دینی فرا خواند. واکنش رژیم به این سخنرانی، بازداشت آیت‌الله فال‌اسیری بود. این بازداشت، موجی از اعتراض را در میان مردم و حوزه‌های علمیه قم، مشهد و تبریز پدید آورد. در تبریز آیت‌الله سید ابوالحسن انگجی و میرزا صادق آقا، ضمن ایراد سخنرانی‌هایی، به مشی رژیم در عرصه فرهنگ و رفتار خصمانه‌اش با علمای دین، اعتراض کردند. این دو عالم دینی هم به سمنان تبعید شدند.^۲

۱. هدایت، مهدی‌قلی (مخبر السلطنه)، همان، ص ۴۰۷.

۲. وهاب‌زاده موسوی، عباس علی، همان، ص ۱۹۴.

● شاه، عامل تمام جسارت‌ها

با وجود این، هنوز بسیاری از مردم گمان می‌کردند شخص شاه از این وقایع بی‌خبر است و چنین اعمالی توسط اطرافیان وی و بدون هماهنگی با رضاشاه صورت می‌پذیرد؛ اما علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف، طی نطقی در میدان جلالیه تهران، آب پاکی روی دست همه ریخت و اعلام کرد، سیاست‌های جدید مخالف با آموزه‌های دینی، با نظر شخص شاه و اصرار وی طراحی و اجرا شده‌است.^۱ این اظهارات که در مطبوعات آن زمان نیز منتشر شد، علما و مردم را شوکه کرد.

● آغاز مبارزات مردم مشهد

مرحوم آیت‌الله العظمی سیدعبدالله شیرازی که در آن ایام مقیم مشهد بوده است، نقل می‌کند که وقتی گزارش این موضوع به سمع آیت‌الله سیدحسین قمی، زعیم حوزه علمیه مشهد، رسید، به شدت گریه کرد و ضمن سخنانی اظهارداشت: «مردم! اسلام فدایی می‌خواهد و من حاضرم فدا شوم.»^۲ به این ترتیب، تجمع همه‌روزه علمای مشهد در مسجد گوهرشاد آغاز شد. طبیعی بود که حضور آن‌ها باعث تجمع مردم شود. علما در این جلسات درباره ضرورت حفظ دین و معارف دینی و انتقاد از وضعیت موجود، سخنرانی می‌کردند. مدتی بعد، آیت‌الله سیدحسین قمی، تصمیم گرفت جلسه‌ای اضطراری با شرکت علمای حاضر در مسجد گوهرشاد تشکیل دهد. در پی این تصمیم، غلامرضا طبسی و شمس‌طهرانی، دو تن از طلاب و شاگردان خود را نزد علمای مشهد فرستادند و از آن‌ها برای تشکیل جلسه در منزلشان دعوت کردند. آیت‌الله قمی، در این جلسه، پس از بیان مصائب و مشکلات، از علمای دعوت شده خواست با او هم‌داستان شوند و به تهران بروند تا بتوانند با شاه دیدار کنند و وی را از

۱. واحد، سینا (احمد یازکی)، قیام گوهرشاد؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران: ۱۳۹۲، ص ۱۵۵ (این مطلب به نقل از مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی روایت شده است).

۲. همان مأخذ، همانجا.

راهی که در پیش گرفته بود، بر حذر دارند.^۱ برخی علمای حاضر در جلسه که از عواقب این عمل بیمناک بودند، همراهی با آیت‌الله قمی را نپذیرفتند، اما او تصمیم گرفت شخصاً عازم تهران شود و این کار را به انجام برساند. اصرار رژیم به اجرای طرح تغییر کلاه و گسترش فرهنگ غربی و به ویژه کشف حجاب، در تمام شهرها، حتی شهرهای مذهبی کشور، مانند قم و مشهد، سبب شد آیت‌الله سیدحسین قمی، پیش از عزیمت به تهران، در دیداری با فتح‌الله پاکروان، استاندار خراسان و محمدولی اسدی، نایب‌التولیه استان قدس رضوی، بکوشد تا موضوع را پیش از سفر به تهران، به نحوی حل و فصل کند. او در این جلسه به آن دو نفر گفت: «من مناسب نمی‌دانم در مشهد این امر اجرا شود. مردم را مخالف موضوع دیده و فهمیده‌ام. شما دو تن به شاه عرض کنید چرامی خواهید ما را مستهلک در تنصّر [شبیه شدن به مسیحیان] فرمایند؟ مگر لباس دیگر نمی‌توان درست نمود و پوشید؟»^۲

اسدی و پاکروان، به صراحت به آیت‌الله قمی گفتند که جرئت اعلام این مطلب را به شاه ندارند. به گفته آیت‌الله العظمی شیرازی، پس از این دیدار، در جلسه‌ای به آیت‌الله قمی گفته شد که گوش شاه از این حرف‌ها و تلگراف‌ها پُر است، به همین دلیل باید خودتان شخصاً به تهران بروید و موضوع را با شاه در میان بگذارید و خواستار رسیدگی شوید.^۳ به این ترتیب، آیت‌الله قمی مصمم شد برای دیدار با شاه به تهران سفر کند. چند روز بعد، این مرجع تقلید همراه با دو پسرش راهی تهران شد. اصناف و بازاریان مشهد، پس از حرکت آیت‌الله قمی به سمت تهران، طی تلگرافی به دربار اعلام کردند: «در این موقع که حضرت حجت‌الاسلام آقای قمی عازم و قصد دارند ذات شاهانه را به مسائلی که مورد نظر است، متوجه دارند، استدعای اصغای [شنیدن] مطالب ایشان را که زبان حال عموم مسلمین و اهالی خراسان است، داریم.»^۴

۱. شمس‌آبادی، حسن، «قیام گوهرشاد؛ فراز و فرود»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، ص ۱۶۹.

۲. همان، ص ۱۷۰.

۳. واحد، سینا (احمد یازوکی)، همان، ص ۱۵۶.

۴. شمس‌آبادی، حسن، همان، ص ۱۷۱.

● ورود آیت الله قمی به تهران

آیت الله قمی، پس از ورود به تهران، در باغ سراج الملک در شهر ری ساکن شد. مردم شهر که از ورود مرجع تقلید و عالم بنام حوزه علمیه مشهد آگاه شده بودند، دسته دسته به دیدار آیت الله قمی می رفتند.

رضاشاه که اصولاً مایل به دیدار با آیت الله قمی نبود و از سوی دیگر، می ترسید دیدار مکرر مردم با او زمینه اعتراض عمومی در تهران را به وجود آورد، دستور داد باغ سراج الملک را محاصره و از آمد و شد مردم به آن جلوگیری کنند. این محاصره سبب شد آیت الله قمی، عملاً در باغ سراج الملک حبس شود.^۱ او ۱۲ روز در این باغ اقامت اجباری داشت.^۲ حصر آیت الله قمی در ری، با واکنش علمای حوزه علمیه قم روبه رو شد و علمای این حوزه با ارسال تلگرافی شدیدالحن به دولت وقت، نسبت به این عمل اعتراض کردند، اما دولت بدون اجازه شاه، کاری انجام نمی داد.^۳ به دستور رضاشاه، «محمود جم» (مدیر الملک)، با آیت الله قمی دیدار کرد و کوشید او را به هر شکل ممکن راضی به بازگشت کند، اما آیت الله قمی نپذیرفت و بر خواسته خود و مردم مشهد مبنی بر توقف سیاست های جدید فرهنگی، تأکید کرد.^۴ رضاخان پس از اطلاع از موفق نبودن مذاکرات محمود جم با آیت الله قمی، دستور داد آن مرجع بزرگ دینی را به عتبات تبعید کنند و بازاریانی را که از مشهد تلگراف زده بودند، به زندان بیندازند. با تبعید آیت الله قمی به عتبات، خشم عمومی علیه رژیم پهلوی افزایش یافت.

● مشهد ملتهد می شود

در پی سفر آیت الله قمی به تهران، تعدادی از علمای مشهد تصمیم گرفتند با تشکیل

۲. واحد، سینا (احمد یازوکی)، همان جا.

۳. روحبخش، رحیم، تحولات حوزه علمیه در عصر رضاشاه، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)؛ سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، ص ۱۴۶ (ظاهراً این حصر از ظهر روز ۲ ربیع الثانی سال ۱۳۵۴ ق ۱۲ تیر ۱۳۱۴ ش) آغاز شده است).

۴. شمس آبادی، حسن، «قیام گوهرشاد؛ فراز و فرود»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، ص ۱۷۱.

۱. همان جا.

جلساتی، به بحث و تبادل نظر درباره مسائل روز بپردازند. آیت‌الله شیرازی، طی تماس با علمایی چون محمد آقا زاده، سیدیونس اردبیلی، آشتیانی، نهاوندی، حاج آقا بزرگ شاهرودی، سید هاشم نجف‌آبادی، حاج هاشم قزوینی و سیدعلی سیستانی، به توافق می‌رسند تا این جلسات، به صورت مداوم، در منزل آیت‌الله سیدیونس اردبیلی برگزار شود. برگزاری این جلسات، با برپایی مجالس مذهبی برای تنویر افکار عمومی، همراه شد. این جلسات حساسیت مردم را نسبت به بازداشت آیت‌الله قمی و نیز، اصرار رژیم بر سیاست‌های فرهنگی جدید، برانگیخت.

● ورود شیخ بهلول به مشهد

در این بین، یک روحانی به نام شیخ تقی، فرزند نظام‌الدین، معروف به «بهلول» که خطیبی زبردست بود، وارد مشهد شد.^۱ او در خاطرات خود می‌گوید: «بنده در شهر قائن هفت شب منبر رفتم، روز هفتم شنیدم که شخصی از زیارت آمده. به دیدنش رفتم و از اخبار مشهد از او سؤال کردم. گفت: تازه‌ترین خبر مشهد این است که حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج حسین قمی از مشهد ناپدید شده‌اند. بعضی می‌گویند به تهران رفته‌اند، بعضی می‌گویند ایشان را گرفته‌اند. حقیقت معلوم نیست! پلیس مخفی هم در مشهد زیاد شده [است] و دو نفر نمی‌توانند [راحت] با هم حرف بزنند. بنده تا این خبر را شنیدم، از جا جستم و در مدت دوازده ساعت خود را به مشهد رساندم ... شب پنجشنبه بود که بنده داخل مشهد شدم و به منزل آیت‌الله قمی رفتم و حال آقا را پرسیدم. همسر آقا به من گفت که آقا برای دیدن شاه و منصرف کردن او از رفع حجاب و نشر کلاه، به اختیار خود، به تهران رفته‌اند، ولی شاه به آقا وقت ملاقات نداده [است] و آقا در یک باغ تحت مراقبت قرار گرفته‌اند و به شهربانی مشهد

۲. زنده‌یاد ادیب هروی درباره ورود شیخ بهلول به مشهد چنین می‌نویسد: «در چنین موقع بحرانی [تبدیل لباس]، واعظ معروف خوش‌بیانی مانند آقا شیخ تقی پسر نظام‌الدین، یعنی «بهلول»، در فردوس منبر می‌رود و بعضی از حرف‌ها را که منافق با سیاست وقت است می‌زند! شهربانی محل، در صدد دستگیری او برمی‌آید. یکی از آقایان آنجا، مرحوم «آقاجفی»، بهلول را فرار می‌دهد. وی به تربت آمده، از آنجا وارد مشهد می‌شود.» (برای اطلاع بیشتر رک: محمدحسن بن محمدتقی خراسانی هروی، حدیقه‌الرضویه [تاریخ مشهد]، بخش دوم، شرکت چاپخانه خراسان، مشهد: ۱۳۲۷).

هم دستور داده‌اند که طرفداران مهمّ آقا را بگیرند و آقای شیخ غلامرضا طبسی، واعظ مشهور مشهد را با جمعی از وعاظ بزرگ گرفته‌اند و تو را هم می‌خواهند بگیرند!»^۱ شیخ بهلول، پس از دیدار با بیت آیت‌الله قمی، تصمیم گرفت به تهران برود و با ایشان دیدار و کسب تکلیف کند. با همین نیت، راهی حرم مطهر رضوی شد تا پس از یک شب درنگ در حرم، مشهد را به مقصد تهران ترک کند. شیخ بهلول در این باره می‌گوید: «بنده شب پنج‌شنبه در منزل یکی از دوستان خوابیدم و صبح بعد از اندکی فکر، تصمیم گرفتم روز پنج‌شنبه و شب جمعه در مشهد باشم و روز جمعه به تهران بروم و به هروسیله شده با آقا ملاقات کنم و هر امری که دارند، اجرا کنم. ناگفته نماند، برنامه دائمی بنده این بوده و هست که اگر روز پنج‌شنبه، در یکی از مشاهد متبرکه باشم، تا شب جمعه زیارت نکنم، از آنجا نروم. به این جهت عزم داشتم شب جمعه بمانم و چون می‌ترسیدم که مرا بگیرند، تصمیم گرفتم که آن روز تا شام، از صحن و حرم خارج نشوم. ساعت ۲ روز پنج‌شنبه، یک نفر پلیس مخفی، با لباس شخصی، پیش بنده آمد و آهسته در گوش من گفت: شما را شهربانی خواسته [است]؛ بنده به فکر مخالفت نیفتم و حرکت کردم که با او بروم. چند نفر مشهدی که آن پلیس را با لباس شخصی شناختند، پیش آمدند و از او پرسیدند که: شیخ را کجا می‌بری؟ گفت: شهربانی [ایشان را] خواسته [است]؛ گفتند: حق نداری کسی را در صحن، جلب [دستگیر] کنی. نزدیک بود جنگ برپا شود که چند نفر از خدام حرم میانجی شدند که بنده به شهربانی نروم و آزاد هم نشوم و در یک حجره صحن، تحت مراقبت پلیس بمانم و رئیس شهربانی بیاید و در همان صحن، حرف خود را با بنده بزند.»^۲ بازداشت شیخ بهلول با اعتراض‌های مردمی روبه‌رو شد. «نواب احتشام رضوی»، یکی از خادمان حرم که در وعظ نیز دستی داشت، سلسله‌جنبان این اعتراض‌ها بود. او در خاطراتش می‌گوید: «عصر پنج‌شنبه ۹ ربیع‌الثانی [ظاهراً ۱۸ تیرماه سال ۱۳۱۴] است. شیخ بهلولی را مأمورین آگاهی صورتاً می‌خواهند از صحن خارج و توقیف

۱. برگرفته از مصاحبه‌ها و تاریخ شفاهی نرم‌افزار «قیام مسجد گوهرشاد»، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.

۲. همان جا.

نمایند. دربان‌های آستان قدس برای حفظ حیثیت آستانه، مانع می‌شوند و برای اینکه عنوان عدم تمرّد دولت به خود نگیرد، در اطاق بزرگ کشیک‌خانه دربان‌ها، [شیخ بهلول] را محترماً تحت نظر قرار می‌دهند. بلافاصله، این خبر در مشهد منتشر و فضای صحن و مسجد گوهرشاد پراز جمعیت [می‌شود]. بهت و حیرت آمیخته با خشم و وحشت، بر جامعه سایه افکنده است. برای تفحص احوال، به کشیک‌خانه رفتیم. دیدم آقای بهلول پشت پنجره شیشه‌ای ایستاده [است] و به مردم نظر می‌کند و اشک می‌ریزد. بی‌اندازه متأثر شدم. سلام کردم و پرسیدم: برای چه می‌گریید؟ گفت: از دست آن‌ها که نگذاشتند دو رکعت نماز وداع بخوانم. پرسیدم: چه می‌خواستید بگویید؟ ... پرسید: کیستی؟ گفتم: نواب، نماینده آستانه. گفت تو خود حرف داری بزن، من هم اگر آزاد شدم، خود می‌دانم [که] چه بگویم. پیریشان به مسجد بازگشتم. مغرب شده است، آماده‌ام که پس از نماز مغرب و عشا [به] منبر روم ...، باید به مردم ثابت کرد با مشّت ممکن است جلوس‌رنیزه رفت و با از جان‌گذشتگی می‌توان در مقابل پهلوی مقتدر ایستاد و حقایق را گفت و دولت را به وظیفه‌اش آشنا کرد. در قفای [پشت سر] امام جماعت مشغول نماز [شدم]. دفعتهً صفوف جماعت شکافته شده، با غوغای بی‌ظییری نمازها شکست. مردم به کشیک‌خانه ریخته، شیخ بهلول را نجات داده، به مسجد آوردند.^۱

شیخ بهلول درباره نحوه آزاد شدنش از زندان می‌گوید: « [نواب احتشام رضوی] فوق‌العاده غمگین شد، و گفت: آخ! حال کار به اینجا رسیده که افرادی مثل شما را بگیرند؟ فهمیدم که این شخص طرفدار علماست. گفتم: گرفتن من آن قدر مهم نیست، غم بزرگ، گرفتاری حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای حاج حسین قمی است. گفت: مگر آقا را گرفته‌اند؟ گفتم: بله! آقا و پسرهای بزرگشان در تهران تحت مراقبت هستند. گفت: من نواب احتشام رضوی سرکشیک پنجم آستانه هستم. تا یک ماه قبل معّم بودم، یک ماه قبل ام‌صادر شد که خدام حرم یا باید کلاهی شوند یا اخراج

۱. همان جا.

شوند. بنده برای اینکه برطرف [اخراج] نشوم کلاهی شدم. ولی خیال می‌کردم که فقط یک کلاه است و نمی‌دانستم که دنبال این کلاه، چه کلاه‌ها سر مردم گذاشته می‌شود و چه کلاهبرداری‌ها صورت می‌گیرد. الان می‌خواهم گناه گذشته را تلافی کنم و خود را پیش خدا و جدّم روسفید سازم. ببینید که الان من چه می‌کنم. این را گفت و از حجره بیرون رفت. من نفهمیدم که او می‌خواهد چه کند و اگر می‌فهمیدم، نمی‌گذاشتم، چون که نمی‌خواستم در اینجا و در این وقت، به جنگ گرم داخل شوم. نواب احتشام همین که به وسط صحن رسید، کلاه خود را از سر برداشت و به دست خود گرفت و بلند کرد و فریاد زد: ای مردم بی‌غیرت! چهارهزار نفر هستید، چرا از چهارتا پلیس می‌ترسید؟ حمله کنید و شیخ را آزاد سازید، نابود باد آن کسی که این کلاه بی‌غیرتی را سرما گذاشت. لعنت بر این کلاه. این را گفت و کلاه خود را بر زمین زد و زیر پا مالید و فریاد زد: یا حسین! و به حجره حمله کرد و مردم همراه او هجوم آوردند. چهار نفر پلیس گم شدند، معلوم نشد کجا رفتند. مردم مرا روی دست گرفته با سلام و صلوات از صحن کهنه بردند و در مسجد گوهرشاد در ایوان مقصوره، بالای منبر صاحب‌الزمانی، گذاشتند.»^۱

● جمع شدن یاران در مسجد

حمله مردم برای آزادی شیخ بهلول، با شعارهای تند برضد رضاشاه و سیاست‌های فرهنگی او همراه بود. این امر نشان می‌داد که باوجود خفقان حاکم بر کشور، مردم مترصد فرصتی برای بیان خشم و انزجار خود از سیاست‌های پهلوی اول هستند. با این حال، شیخ بهلول سعی کرد مردم را به آرامش دعوت کند. او در میان فریادهای خشمگین مردم در مسجد گوهرشاد، جمعیت را به آرامش دعوت کرد^۲ و طی سخنانی

۱. همان جا.

۲. با این حال، ادیب هروی سخنرانی شیخ بهلول را تُند و شدیدالحن توصیف می‌کند و می‌نویسد: «پهلوی دوباره به منبر می‌رود و می‌گوید: مردم! اسلام خراب شد ... بعد با دست اشاره می‌کند: ساکت، آرام! باز می‌گوید: مردم شما گله‌اید! آقای حاج آقا حسین قمی شبان، من هم سگ گله و پهلوی هم گرگ گله است!» برای اطلاع بیشتر رک: محمدحسن بن محمدتقی خراسانی هروی، حدیقه‌الرضویه (تاریخ مشهد)، بخش دوم، ص ۲۶۱.

گفت: «برادرها چرا نظم را برهم زدید؟ ما این را نمی‌خواستیم. لازم بود شما به جای این شورش و بی‌نظمی، به آرامی پیش استاندار یا رئیس شهربانی می‌رفتید و آزادی مرا می‌خواستید. اگر این کار را می‌کردید، استاندار و رئیس شهربانی برای اینکه این حالت پیش نیاید، خواهش شما را قبول می‌کردند و من آزاد می‌شدم؛ لیکن کاری که نمی‌بایست بشود، شد و شورش صورت گرفت. اکنون ما هر قدر پیش‌مأمورین دولت عجز و کوچکی نشان دهیم، دولت ظالم و جانی از ما دست برداشتنی نیست... اکنون کار از اصلاح گذشته؛ لهذا، وظیفه ما این است که کمرها را محکم بسته و دست از جان شسته، برای جهاد دینی حاضر شویم و بکوشیم تا حضرت آیت‌الله‌العظمی‌آقای قمی را از زندان تهران نجات دهیم؛ یا همه کشته شویم یا دولت موجود را براندازیم. اکنون معطل شدن شما در این مسجد بی‌فایده و ضایع کردن وقت است. زوَّار هر کار می‌کنند، مختارند، اما اهل مشهد، فوراً به خانه‌های خود بروند و مایحتاج اهل و عیال خود را، حداقل برای یک هفته، تهیه کنند که تا یک هفته از طرف خانه خود خاطر جمع باشند، زیرا کاری که در پیش‌رو داریم در کمتر از یک هفته، ختم نمی‌شود و فردا صبح، اول طلوع آفتاب، هر کس با ما یار است، به مسجد حاضر شود تا ببینم چه باید کرد.»^۱

● نخستین شهدای قیام

با سخنرانی شیخ بهلول، شهر در اضطرابی عظیم فرو رفت. او با کمک نواب احتشام‌رضوی، در ایوان مصلائی صحن نو(آزادی فعلی) حرم مطهر، دوباره به منبر رفت. بیرون از مسجد، پاکروان استاندار خراسان و ایرج مطبوعی فرمانده لشکر، با ارسال تلگراف به تهران، وضعیت را به شاه اطلاع داده بودند. مطبوعی سعی کرد تا پیش از فرارسیدن صبح و حضور مردم در حرم، با شیخ بهلول مذاکره کند، اما او نپذیرفت. سحرگاه روز جمعه، ۱۹ تیر سال ۱۳۱۴، مأموران نظامی لشکر خراسان، حرم مطهر را محاصره کردند تا مانع ورود مردم به صحن شوند. نواب احتشام‌رضوی در خاطراتش

۱. برگرفته از مصاحبه‌ها و تاریخ شفاهی نرم‌افزار «قیام مسجد گوهرشاد»، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.

می‌گوید: «در خارج صحن فریاد و غوغای مردم بلند است. می‌خواهند به صحن بیایند. به اشارهٔ پاکروان، فرماندهٔ قوا، ایرج مطبوعی، به قشون فرمان شلیک داد و متجاوز از ۶۰ نفر از مجاور و زوار و زن و مرد روی خاک ریخته، مسلسل روبه‌روی ضریح مطهر نصب شد ... بنده می‌خواستم از منبر فرود آیم و با پاکروان و مطبوعی ملاقات و مذاکره نمایم که دفعه‌تاً صدای شلیک بلند شد. متجاوز از سه هزار نفر، با شکافتن صفوف قشون، برای حمایت از ما و شرکت با ما، به صحن وارد شدند. قشون پس از این هنرنمایی [!] که به امر پاکروان صورت داد و آن نمایش مفتضح و کشتار فجیع، بدون مقدمه عقب نشست و راه باز کرد و به مردم آزادی عمل داد و متفرق شد. با تصور حملهٔ شدید ثانوی، به شیخ بهلول گفتم ممکن است خدعه [فریب] باشد و پس از اجتماع مردم، با نصب دو مسلسل جلؤ درب صحن و بالای بام، تمام این چند هزار نفر را از پای درآورند. باید به مسجد گوهرشاد رفت و بام‌ها و گلدسته‌ها را گرفت که مردم غافلگیر نشوند. شیخ بهلول گفت: تو در حرم متوقف باش که درهای صحن بر روی مردم باز باشد که اگر ثانیاً حمله شد، راه فراری داشته باشند و خود به مسجد رفت. پس از کشتار اولیه، سرتیپ مطبوعی با تلفن تقاضای ملاقات کرد و آقای نواب احتشام‌رضوی (پدرم) و آقای فرخ (رئیس کابینه آستانه) را فرستادند که به اتفاق حرکت کنیم. مشروط به اینکه نایب التولیه [اسدی] (به دلیل مظالم موجود در آستانه و رنجش از وی) یا دیگری نباشد، قبول کردم. مطلب را با جامعه و شیخ بهلول گفتم. همه تصویب کردند. در این مذاکرات که حدود دو ساعت طول کشید، مطبوعی با لهجهٔ صریح و عزم راسخ گفت که: این دستور تلگرافی است که از طرف اعلیحضرت داده شده، که ما توپ‌های قلعه کوب را در دامنهٔ کوهسنگی، به طرف مسجد گوهرشاد و آستانه نصب کنیم و تا سه ساعت به غروب، اگر متفرق نشدند، آستانه و مسجد را به شدت بمباران و منهدم سازیم. از بالای سر نیز به وسیلهٔ طیاره، شما را با بمب و مسلسل بمباران کنیم و در خیابان‌ها هم با مسلسل عابرین را از پای درآوریم. اگر تا سه ساعت به غروب مردم را متفرق نکنید، مسئول انهدام مسجد و آستان قدس و

خون‌هایی که ریخته می‌شود، شما ببینید.»^۱

استاندار به این تهدیدها اکتفا نکرد و هیئتی هشت نفره را به دیدار شیخ بهلول فرستاد. شیخ بهلول درباره این هیئت می‌گوید: «یک نفر آمد و گفت: یک هیئت هشت نفری از طرف دولت آمده‌اند که برای اصلاح جنگ با شما گفتگو کنند و از شما امان می‌خواهند که اطرافیان شما به آن‌ها حمله نکنند. بنده گفتم: حرم حضرت رضا برای شما اهل دنیا، دارالامان است. محل مناسبی برای آن‌ها آماده کنید تا بنشینند و من بروم و با آن‌ها گفت‌وگو کنم. ده دقیقه بعد به بنده خبر دادند که آن‌ها در یک اتاق نشسته و منتظر شما هستند. بنده به آن حجره که تعیین شده بود، رفتم.

هشت نفر در آن حجره نشسته بودند، چهار نفر معمم و چهار نفر کلاهی. چهار معمم یکی آقازاده، پسر بزرگ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، دوم شیخ مرتضی آشتیانی بود ولی دو نفر دیگر [را] نشناختم، احتمال می‌دهم از علمای طرفدار شاه در تهران بودند. چهار کلاهی، یکی اسدی متولی آستانه، دوم پاکروان استاندار مشهد، سوم سرهنگ نوایی، رئیس شهربانی مشهد، چهارم فرمانده لشکر مشهد، که اسمش را نمی‌دانم و شخصش را هم نمی‌شناختم.»^۲

به ظاهر در این جلسه، آیت‌الله محمد آقازاده به شیخ بهلول حمله و ضمن توهین به وی، بهلول را عامل آشوب و بلوا معرفی می‌کند و خواستار پایان دادن به تحصن می‌شود^۳، اما شیخ بهلول نمی‌پذیرد و اصرار می‌کند تا آیت‌الله قمی به مشهد باز نگردد و موازین شرعی رعایت نشود، تحصن ادامه خواهد داشت.^۴

۱. همان جا.

۱. همان جا.

۲. روحبخش، رحیم، تحولات حوزه علمیه در عصر رضاشاه، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، ص ۱۶۰.

۳. نکته جالب توجه اینجاست که آیت‌الله محمد آقازاده، پس از سرکوب قیام گوهرشاد، خود یکی از قربانیان ماجرا شد و به بهانه تحریک مردم، به اصفهان تبعید گردید. مدتی بعد، ظاهراً به دستور رضاشاه، او را به تهران بردند و در نهایت با آمپول هوای پزشک احمدی، به شهادت رسید.

● مقدمات قتل عام

در بیرون از مسجد گوهرشاد، مسئولان به دنبال راه حلی برای پایان دادن به تحصن بودند. با فرارسیدن صبح روز شنبه، خبرهایی مبنی بر حرکت روستائیان اطراف مشهد به سمت حرم مطهر رضوی، برای پیوستن به تحصن، به گوش می رسید.^۱ کار به شدت بالا گرفته بود و قیامی عمومی در شرف تکوین بود. متحصنان، حاضر به تسلیم در برابر خواسته های عوامل رضاشاه نبودند. شاه، طی تلگرافی که ظاهراً با رمز مخابره شد، فرمان قتل عام متحصنان را صادر کرده بود.

آیت الله حسین فقیه سبززاری و آیت الله نهایندی، شبانگاه با پاکروان دیدار کردند و از او خواستند از خشونت بپرهیزد و با مذاکره به تحصن خاتمه دهد. آن دو به استاندار قول دادند که برای بازگرداندن آرامش به شهر، مساعدت های لازم را بنمایند. با وجود این، پاکروان حرف آن ها را قبول نکرد.^۲ محمدولی اسدی، نایب التولیه آستان قدس رضوی که از دستور مخفیانه رضاشاه آگاه بود، کوشید تا با کشاندن علمای متحصن به دارالتولیه، تحصن را پایان بخشد، اما مردم خشمگین حاضر به مماشات با شاه و عملکرد او نبودند.^۳

محمود فرخ، یکی از شاهدان عینی قیام مسجد گوهرشاد، برخی از خواسته های متحصنان و مردم را که توسط شیخ بهلول اعلام شد، این موارد می داند:

«شاپو موقوف و لباس و کلاه در مشهد آزاد شود که هر کس بخواهد عمامه بگذارد؛ آقای حاج آقا حسین قمی به مشهد برگردند؛ شیخ غلام رضا طبسی که تبعید شده

۴. شمس آبادی، حسن، «قیام گوهرشاد؛ فراز و فرود»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، ص ۱۷۵.

۱. همان جا.

۲. همان جا. درباره نقش محمدولی اسدی، نایب التولیه آستان قدس، در واقعه گوهرشاد، سخنان ضد و نقیض فراوانی وجود دارد. برخی واقعه گوهرشاد را ساخته و پرداخته او می دانند. این دسته که از طرفداران رضاشاه و سیاست های او هستند، اسدی را عامل اصلی معرفی می کنند و اعدام وی را در همین راستا می دانند. با این حال، بسیاری از پژوهشگران معتقدند او قربانی کینه ورزی اطرافیان و نیز سیاست های رضاشاه شد. رفتار رضاشاه با اسدی و وابستگانش، نمایانگر شخصیت نامتعادل وی بود. اسدی در زمره افرادی قرار داشت که در مجلس پنجم به طرفداری از رضاخان برخاست و تمام تلاش خود را برای استقرار وی در مقام سلطنت به کار بست. اسدی به دلیل همین خوش خدمتی، نایب التولیه آستان قدس رضوی شد و انصاف باید داد که در مدت تصدی این مسئولیت، خدمات متعددی در شهر مشهد انجام داد که احداث فلکه جنوبی و شمالی و نیز، خیابان های تهران و طبرسی، از اقدام های اوست. اما واقعیت آن است که نوکری کردن برای دیکتاتوری مانند رضاشاه، فرجامی جز متهم شدن و مرگی ننگ آلود در پی نخواهد داشت.

آزاد شود؛ ۱۸ نفر کسبه بازار که تلگرافی کرده‌اند و دستگیر و محبوس‌اند آزاد شوند؛ صاحب‌منصبانی که در نزدیک صحن و حرم عده‌ای مسلمان را کشته‌اند، مجازات شوند.»^۱

فرخ که خود از صاحب‌منصبان آستان‌قدس و از معتمدان محمدولی اسدی بوده است، وقایع روز قبل از قتل عام متحصنان را این‌گونه بیان می‌کند: «من به خانه برای ناهار رفتم که مرحوم اسدی تلفن کرد [که] بیا. رفتم تلگراف‌خانه؛ دیدم خیلی پریشان است و گفت: فوراً برو کلانتری، آنجا «سرهنگ قادری» منتظر است و از تو در باب درهای خروج و دخول صحنین و مسجد توضیحات می‌خواهد. گفتم: مگر چه خبر است؟ گفت: میرس، خدا عاقبت شاه و همه ماها را به خیر کند. رفتم به طرف آستانه و دیدم تمام خیابان تهران و فلکه، سپاهیان لشکر شرق یک طرف خیابان را خلوت کرده و به اصطلاح چاتمه زده‌اند و چون هنوز هوا گرم است، سربازان در حال استراحت‌اند و مراقب اسلحه چاتمه زده شده [هستند]. سرهنگ قادری مرا پیدا کرد و با هم گردش در فلکه کردیم و تمام درها و سوراخ سمبه‌هایی که ممکن است از طریق پشت بام‌ها فرار میسر باشد، یادداشت کرد و بعد به یکی از اطاق‌های عمارت مرحومین بزرگ‌نیا که حالا بانک صادرات است، رفتیم و یادداشت‌ها را با نقشه‌ای که از آستانه داشت تطبیق داد و همه [را] یادداشت کرد. من هرچه می‌پرسیدم که مقصود چیست؟ جواب نمی‌داد. به تلگراف‌خانه رفتیم و به مرحوم اسدی گزارش دادم، با وحشت و اضطراب جواب داد که حکم شاهنشاه این است که تمام متحصنان و مسجد محکوم به اعدامند و امشب، اگر ده هزار نفر هم کشته شوند، باید آستانه و مسجد فتح شود و سرهنگ قادری، فرمانده تیپ پیاده، مأمور این کار است.»^۲

● شبی که صحن و سرای حرم رنگ خون گرفت

باور عمومی این است که هجوم مأموران رضاشاه به مسجد گوهرشاد، در نخستین

۳. برگرفته از مصاحبه‌ها و تاریخ شفاهی نرم‌افزار «قیام مسجد گوهرشاد»، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.

۱. همان مأخذ.

ساعات بامداد روز یکشنبه، ۲۱ تیرماه آغاز شد. حسین مکی، می نویسد: «توپ‌های سنگین در خیابان تهران، روبه‌روی مسجد گوهرشاد استقرار یافته و در ذهن مردم مشهد، هجوم روسیه را در سال ۱۳۳۰ق، به سرکردگی ژنرال «ردکو» دوباره زنده کرده است. اما این بار روس‌ها دیگر نیستند که می‌خواهند حمله کنند، بلکه قزاقان رضاخان هستند. پاسی از نیمه‌های شب ۱۲ ربیع‌الثانی گذشته بود که صدای غرش مسلسل‌های قزاقان، آسمان مقدس خراسان را به لرزه انداخت و قشون شرق به فرماندهی سرلشکر ایرج مطبوعی و... برای فتح مسجد گوهرشاد به حرکت درآمد و صدای شیپور آغاز جنگ، از همه‌طرف بلند شد. عده‌ای از مأمورین مخفی رژیم، قبلاً وارد مسجد شده بودند و قرار بود آن‌ها، از داخل وارد عمل شده و راه‌ها را برای ورود نیروهای رضاخان به داخل مسجد هموار سازند و چنین شد. دژخیمان اسلحه به‌دست، پای به درون خانه خدا گذاردند و همه مسجدیان را از دم تیغ گذراندند و به هیچ‌کس رحم نکردند و به قول خودشان کاری کردند که روس‌ها نکرده بودند. هنگامی که سپیده‌سرمی‌زد، دیگر نه صدای گلوله‌ای بود و نه صدای «یاعلی، یاعلی» و قزاقان فاتح، در پناه مسلسل کور و نابینای خویش، پای بر روی کشته‌شدگان برزمین افتاده می‌گذاشتند و به دنبال زندگانی بودند که در پناهگاهی، از دسترس گلوله به‌دور مانده بودند. قزاقان با کشتن بیش از دوهزار تن (تا پنج‌هزار تن) و اسیرکردن هزاروپانصدتن، توانستند قلب مقاوم‌تگران مسجد گوهرشاد را درهم شکنند.»^۱

محمدعلی شوشتری، از صاحب‌منصبان آستان قدس رضوی، در خاطراتش می‌گوید: «[سرهنک] قادری با حالی سهمناک و چشمانی خونین وارد شد. به محض ورود، آقای مطبوعی سؤال کرد: مگر کشتار هم شد؟ به ذات پروردگار و حقیقت حضرت ثامن‌الحجج (علیه‌السلام) قادری این عبارت را جواب داد و با دست اشاره کرد که: آن‌ها را خرا کردم و مثل گوسفند در مسجد و شبستان‌ها و دارالسیاده، از گشته، پُشته ساخته‌ام. مطبوعی به روی خود نیاورد، اما از رنگ و حالت و وجناتش معلوم شد خود را باخته است و از عاقبت این کار اندیشناک شد. اظهار کرد: بد شد، خیلی هم بد شد،

۱. مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶، تهران: ۱۳۶۳، ص ۲۳۴ به بعد.

می‌ترسم مسئولیت بزرگی داشته باشد. قادری فوراً جواب داد: کوسه و ریش پهن نمی‌شود... در این بین هوا روشن شده بود. مرحوم اسدی اتومبیلش رسید مقابل کلانتری. با عجله بالا آمد. به محض استحضار از چگونگی، بدون خداحافظی برگشت و به من اظهار کرد: بیا برویم... به اتفاق سوار اتومبیل شدیم. اسدی خواست اندکی با بیانات من، خود را سرگرم کند. من هم که حالم بدتر از او شده بود. هر دو با صدای بلند بنای گریه را گذاردیم. علی اکبر شوفر، که فعلاً هم گویا شوفر آستانه است، گریان شد و متوجه حرف‌های من گردید. در بین راه منزل و خیابان باغ عنبر، نفهمیدم چه شد به اسدی اظهار کردم: وای از عاقبت این کار! تف بر این مأمورین با این انجام وظیفه! آقای اسدی نبودی بیینی قادری چه جور وارد شد و در جواب اظهارات مطبوعی، با چه قدرتی مباحثات می‌کرد که مردم را مثل گوسفند در مسجد کشته‌ام. راستی آقای اسدی، این شعری را که اهل منبر به شمر نسبت می‌دهند که در مجلس عبیدالله یا یزید خواند «املاء رکابی فضا و ذهاب» [رکاب اسبم را از طلا و نقره پر کنید]، قادری نیز خواند، منتها نه به عربی، به فارسی.^۱

● مُم هَنُوز سَرِ حَرْفُم هَسْتُم

جعفر مهدی نیا در جلد چهارم کتاب نخست وزیران/ایران، روایتی دقیق تر از آنچه در آن شب دهشتناک واقع شده، بیان کرده است. او می‌نویسد: «در این موقع ساعت بزرگ آستانه، ۱۲ ضربه پی در پی نواخت. هنوز دوازدهمین ضربه در فضا طنین انداز بود که رگبار مسلسل شروع به باریدن کرد. مسلسل‌ها از بالای بام‌ها و گلدسته‌ها، جمعیت را درو می‌کرد. متحصنان با کمال تعجب مشاهده می‌کردند که رفقای آن‌ها، دسته‌دسته در جلوی پایشان در خاک و خون غوطه می‌خوردند. فریاد آخ قلبم! آخ سوختم! آه مُردم! در میان ضجّه‌ها و ناله‌ها و شیون گوش خراش سایرین، همه‌همه و غوغای عجیبی برپا کرده بود... راه فرار از هر طرف مسدود بود، سربازان از کشته، پُشته می‌ساختند. زن‌ها

۱. راتین، سیما، واقعه گوه‌رشاد به روایت دیگر، نشر راتین، تهران: ۱۳۷۹، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

و کودکان معصوم که شوهر و پدرشان در مسجد بودند، وقتی غریو مسلسل را شنیدند، خون گریه می کردند. مردم به ناچار به طرف شبستان ها که مُسَقَّف بود و آن ها را از شلیک گلوله محافظت می کرد، پناه بردند. عده ای هم به ضلع غربی مسجد هجوم آوردند و بالاخره فشار جمعیت توانست در غربی را که متصل به بازار بود، باز کند. پس از باز شدن یک در، درهای دیگر هم برای فرار مردم بازگذاشته شد. با وجود این، هنوز پای مردم به دالان مسجد نرسیده بود که رگبار مسلسل از پشت سر، آن ها را درو کرد. عده زیادی در خارج از مسجد، به وسیله سربازان دستگیر و در هنگ شاهپوری زندانی شدند. ساعت بزرگ مسجد گوهرشاد، دو ضربه طولانی نواخت و ۲ بعد از نیمه شب را اعلام کرد ... مسجد منظره فجیعی داشت. از گوشه و کنار صحن مسجد، سیل خون جاری بود. جز اجساد متلاشی شده یک مشت مردم بی گناه، چیزی دیده نمی شد. صدای ضجه و ناله مجروحین که در دروازه مرگ و زندگی دست و پا می زدند، در فضای مسجد طنین انداز بود. سربازان مأمور جمع آوری اجساد، مجروحین را که نیمه جانی داشتند، به وسیله کامیون به بیمارستان حمل می کردند و بقیه را روی هم ریخته، به گورستان حمل کردند. به طوری که گفته می شد، آن شب در حدود ۱۴ کامیون، مملو از اجساد، به گورستان حمل شد. در گورستان اجساد هر کامیون را در دو یا سه گودال خالی می کردند و روی آن ها را خاک می ریختند. در حالی که هنوز، در بعضی از آن ها، آثار حیات دیده می شد و گاه گاهی، صدای ناله آن ها شنیده می شد^۱...

۱. درباره شهدای این واقعه تلخ تاریخ معاصر ایران، آمارهای مختلفی ارائه شده است؛ از ۵۰ شهید در آمارهای برخی وابستگان رژیم پهلوی تا بیش از ۴ هزار نفر در سایر منابع. با این حال، واقعیت آن است که آمار شهدای این واقعه هیچ گاه مشخص نشد و محل دفن دقیق بخش اعظم آن ها، مشخص نگردید. تنها محل دفن تعدادی از شهدا که پس از انتقال به بیمارستان به شهادت رسیدند، کمی مشخص است که ظاهراً، در قبرستان گلشور بوده است؛ جایی که امروز بخشی از شهر بخشی با اجساد مطهر شهدا، درآزربودن و نه مجاوربودن کرده اند. دلیل این نبود آمار را باید افزون بر رفتار غیر انسانی مأموران رژیم پهلوی با اجساد مطهر شهدا، درآزربودن و نه مجاوربودن بخش مهمی از شهدا دانست. ادیب هروی اشاره مختصری به این موضوع می کند و می نویسد: «توضیح آنکه این بیچارگان، همان مردم دهات و قلعه های (روستائیان) اطراف مشهد بوده اند که از سه فرسخی، کمتر یا بیشتر، پای پیاده آمده بودند مسجد ... از لحاظ خستگی و کوفتنی می روند در میان همین شبستان می خوابند، موقعی که نظامیان وارد مسجد می شوند، این ها خواب بوده و وقتی بیدار می شوند که نظامیان بر سرشان یورش می آورند. نظریه اینکه راه بلد نبوده اند، مورد دسترس آن ها واقع شده و طعمه اسلحه گرم و سرد می شوند.» (محمدحسن بن محمدتقی خراسانی هروی، حدیقه الرضویه، پاورقی ص ۱۸). یکی از جنایت های غیرقابل گذشت مأموران رژیم در این واقعه، دفن افرادی بود که هنوز در قید حیات بودند. زنده یاد «میرمحمدحسین حسینی اصفهانی» که در زمان واقعه گوهرشاد، طلبه جوانی بوده است، می گوید: «کشتن و آن هم کشتنی که تا به حال هم کسی نتوانسته است حساب کند که در قضیه مسجد گوهرشاد مشهد، چقدر خون ریخته شد و چقدر آدم کشته شد و چقدر آدم نمرده، زیر خاک رفت. یکی از

بین مجروحین مردی کوتوله که قدش از یک متر تجاوز نمی‌کرد، دیده می‌شد. این مرد یک پایش را گلوله متلاشی کرده و یک چشمش را سرنیزه از حدقه درآورده بود. از بینی‌اش متصل خون می‌آمد. حالت عمومی وی نشان می‌داد که آخرین دقایق زندگی را می‌گذراند. در این موقع، یکی از مأموران آستانه به اطرافیانش گفت: باید از این پرسید: تو دیگر چرا وارد معرکه شدی؟ مجروح محتضر، با آخرین قوا سر برداشت و نیم خیز شد و با لهجه غلیظ خراسانی گفت: «مو هنوز سرِ حَرْمِ هستم» و در همان دم جان سپرد ... مأمورین آستانه قبل از طلوع آفتاب، با ارائه اجازه نامه، به مسجد وارد شدند، ولی از مشاهده منظره فجیع قتلگاه، چند نفر از آن‌ها بی‌اختیار غش کردند. صحن مسجد، یکپارچه خون بود. قالی‌ها در زیر پرده‌ای از خون محو شده بودند. قطعات بدن انسان، از جمله، گوش، بینی، انگشت، دست و پا، در صحن مسجد بسیار دیده می‌شد. مأمورین آستانه، اعضا و اجزای بدن مقتولین و مجروحین را در گونی ریخته، به گورستان فرستادند. آن‌گاه برای محو آثار جرم، قالی‌های خون‌آلود را از مسجد گهرشاد خارج ساخته و سپس به شستن کاشی‌ها و ستون‌های مسجد پرداختند. از همه فجیع‌تر و تحمل‌ناپذیرتر، مشاهده مغزهای پریشان و خون‌آلودی بود که بر در و دیوار مسجد نقش بسته بود. جای دست‌های خون‌آلود مردم بی‌گناه نیز بر در و دیوارهای مسجد به چشم می‌خورد.^۱

زنده‌یاد ادیب هروی که ظاهراً سه روز بعد از واقعه گهرشاد به حرم مطهر رفته است،

رفقای مدرسه نواب، جلوی مدرسه ایستاده بود. خودش برایم تعریف می‌کرد، کامیون‌ها که جنازه در آن‌ها ریخته بودند، می‌آمد برود. یک مرتبه دیدم از یکی از این کامیون‌ها صدای آید و یک نفر می‌گوید من زنده‌ام، مرا کجا می‌برید؟ خلاصه این‌ها را کجا بردند و نوی کدام گودال ریختند و خاک روی آن‌ها ریختند، نمی‌دانیم.» (سینا واحد/احمد پازوکی)، همان، ص ۱۲۵). زنده‌یاد «احمد بهار» می‌نویسد: «خیلی از مردم زخمی بودند ولی آن‌ها را جزء کشتگان در کامیون‌ها ریخته و زنده به‌گور کرده‌اند.» (همان جا، ص ۱۳۸). ادیب هروی در کتاب خود، روایت چگونگی حمل و دفن اجساد شهدا را به نقل از آقای دیهیمی (رئیس مالیّه مشهد) و او از فردی به نام «کریلایی تقی» (تحصیل‌دار اداره مالیات بر درآمد دروازه خیابان طهران) می‌نویسد: «۵۶ کامیون اجساد را حمل می‌کردند که در اغلب این کامیون‌ها صدای ناله شنیده می‌شد.» (محمدحسن بن محمدتقی خراسانی هروی، همان، ص ۳۵). سید محمدعلی شوشتری آمار شهدای حرم را در خاطرات خود، ۱۷۵۰ نفر ذکر کرده و مرحوم علی‌رضا بایگان این آمار را ۱۶۷۰ نفر دانسته است. (همان جا، ص ۱۲۷). مرحوم اسماعیل رائین، پس از بررسی اسناد گردآوری شده از این واقعه، می‌نویسد: «به این ترتیب صحن مسجد گهرشاد و حرم مطهر امام رضا (ع) از اجتماع کنندگان خالی شده، درها بسته می‌شوند و شستن خون‌هایی که به در و دیوارها ریخته شده بوده، آغاز می‌گردد که مدتی نزدیک به سه روز به طول می‌انجامد و در این مدت هیچ‌کس اجازه نداشته است وارد صحن و مسجد گردد.» (همان جا، ص ۱۳۸).

۱. مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی، نشر پانوس، تهران، ۱۳۷۰، صص ۷۱۲ تا ۷۱۴.

می‌نویسد: «روز سه‌شنبه، ۱۴ ربیع‌الثانی [۲۴ تیرماه]، پیش از ظهر رفتم مسجد. برای بازدید و معاینه. دیدم جز درب دالان قبله و درب دالان مقابلش، بقیه درها بسته است و تمام دروب [درها] را به طول یک قامت، نظامیان از وسط شکسته و به این ترتیب، شب یکشنبه وارد مسجد شده‌اند و روز گذشته، متصدیان مسجد از لحاظ فشار شهربانی، نجار آورده، شکستگی‌های دروب را تخته‌کوب کرده‌اند و همچنین با عجله، مسجد را تطهیر کرده‌اند... دیدم آجرهای نظامی دالان قرینه دالان کتاب‌فروشان را که تطهیرش امکان نداشته، برچیدند و آجرهای کوچکی به جای آن فرش کرده‌اند و بعضی از قسمت‌ها را گُر گرفته‌اند و هنوز رطوبت موضعی که خون‌ها را زایل و تطهیر نموده‌اند، باقی است. داخل دالان قبله شدم. معاینه کردم که تمام این دالان مستطیل شکل را از دو طرف به ارتفاع یک متر و نیم، خون‌های ترشح شده به دیوار را از ابتدا تراشیده و بعداً سمنت [سیمان] کرده‌اند. و ارسی‌های شبستان مرحوم حاج سیدعباس شاهرودی، تمام شکسته و خرد شده است. مخفی‌نماند که بیشتر مردمان دهاتی و بی‌گناه میان همین شبستان‌ها و دالان، کشته و مجروح شده‌اند.»^۱ سه روز بعد، در ۲۴ تیر سال ۱۳۱۴ ش، اعلامیه‌ای توسط وزارت داخله، دربارهٔ واقعهٔ مسجد گوهرشاد منتشر شد. در این اعلامیه، اشاره‌ای به قتل عام مردم نشده بود و متحصنان به عنوان اراذل و اوباش معرفی شده بودند. اثری از نام محل وقوع واقعه، یعنی مسجد گوهرشاد نیز وجود نداشت.^۲

بازداشت‌شدگان قیام مسجد گوهرشاد، پس از شکنجه و آزار فراوان، به تبعید و زندان محکوم شدند. برخی مورخان تعداد بازداشت‌شدگان را تا ۱۱۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. در میان بازداشت‌شدگان، نام علما و فضایی همچون حاج‌هاشم قزوینی، سیدهاشم نجف‌آبادی و سیدیونس اردبیلی، به چشم می‌خورد.^۳

۲. محمدحسن بن محمدتقی، خراسانی هروی، همان، صص ۱۷ و ۱۸.

۳. وهاب‌زاده موسوی، عباس علی، همان، ص ۲۰۵.

۱. واحد، سینا (احمد یازوکی)، همان، ص ۶۷. ظاهراً چند روز بعد بسیاری از زندانیان را از حبس آزاد کردند، اما علما و روحانیون را همچنان محبوس نگه داشتند و سپس به تهران اعزام کردند. سینا واحد در کتاب خود، آمار این افراد را ۳۱۱ نفر اعلام کرده است که افزون بر سه نفر نام برده شده، نام افرادی مانند حجت‌الاسلام دستغیب، شیخ آقابزرگ شاهرودی (معروف به اشرفی)، میرزا

واقعۀ مسجد گوهرشاد را می‌توان رویارویی جدی و تمام‌عیار مردم با سیاست‌های فرهنگی رضاشاه دانست. این واقعه تأثیر عمیقی بر حوادث پس از خود داشت. دستگاه تبلیغاتی رضاشاه، پس از سرکوب قیام مسجدگوهرشاد، به تبلیغ علیه علما و روحانیت پرداخت و محدودیت‌های فراوانی برای آن‌ها ایجاد کرد.

● کشف حجاب اجباری می‌شود

رضاشاه پس از سرکوب مردم و علما، بخشنامه‌ای صادر کرد که بر اساس آن، مدیران مدارس دخترانه و دانش‌آموزان، موظف به کنارگذاشتن حجاب شده بودند. «محمود جم»، که افزون بر مقام نخست‌وزیری، وزیر داخله هم بود، طی بخشنامه‌ای در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴، موضوع عمومی‌شدن کشف حجاب و اجباری بودن آن را به تمام ادارات و ولایات ابلاغ کرد. با این حال، کشف حجاب در مدارس دخترانه از مدت‌ها قبل آغاز شده بود. ابوالحسن پیرنیا، والی وقت کرمان، در تلگراف رمزی به مرکز می‌نویسد: «ریاست وزراء؛ ۱۴۴۲؛ قریب یک ماه است بر حسب دستور مرکز و اقدامات ایالت، معلمین و محصلین دبیرستان زنانه کشف حجاب نموده بودند. این روزها، غیر از مدیر و سه چهارم محصل، عموم معلمین و محصلین چادر سرکرده‌اند. کفیل معارف به عنوان این‌که مرکز دستور داده کسی را مجبور به کشف حجاب نکنند، از جلوگیری خودداری می‌نماید. ممکن است این ترتیب در انتظار عامه، سوءاثر بخشیده، موضوع کشف حجاب در کرمان به تأخیر بیفتد. منتظر دستور هستم.»^۱

ریاست وزراء در پاسخ به ابوالحسن پیرنیا می‌نویسد: «کلیه معلمات و محصلات هم باید بدون چادر به مدرسه بروند. به شهربانی دستور دهید اگر کسی نسبت به محصلات یا معلمات [کشف حجاب کرده] بی‌احترامی نماید، فوراً جلب [بازداشت] و

محمدآزاده و شیخ علی اکبر آشتیانی نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود. (همان، ص ۶۷ و ۶۸).

۱. واقعه کشف حجاب، اسناد منتشرشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، با مقدمۀ دکتر رضا شعبانی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۵۶.

تنبیه نماید.^۱

طی اجرای طرح کشف حجاب در مدارس دخترانه، برخی از مدیران، که با این مسئله مخالف بودند، برکنار شدند. در این رابطه، سندی در دست است که به حکم نخست‌وزیری نسبت به اخراج مدیر دبیرستان دخترانه‌ای در سبزوار که مخالف کشف حجاب است، اشاره دارد. در متن این سند محرمانه آمده است: «۱۳۱۴/۱۱/۱؛ محرمانه؛ وزارت معارف و صنایع مستظرفه؛ به موجب اطلاعی که از ایالت خراسان رسیده است، خانم، مدیره دبستان دوشیزگان سبزوار مخالفت با نهضت ترقی و تجدد بانوان آنجا نموده. لازم است فوراً دستور لازم به رئیس معارف خراسان صادر نمایند که تحقیقات نموده، در صورتی که برخلاف رویه اظهارات و اقداماتی کرده است، او را منصرف و مدیره کارآزموده را به جای او منصوب نمایند.»^۲

به این ترتیب، قانون کشف حجاب، در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ به تصویب رسید و یک هفته بعد، برای اجرا، ابلاغ شد. به تدریج، رژیم پهلوی برای کشف حجاب در معابر عمومی، از شدت عمل استفاده کرد. دستور مخفی آن بود که به هر شکل ممکن از تردد بانوان محجبه در معابر عمومی جلوگیری شود. «جلوگیری به هر شکل ممکن» به این معنا بود که مجریان می‌توانند از هر ابزاری برای رسیدن به مقصود استفاده کنند. به این ترتیب، خشونت چاشنی کار شد. در شهرها و روستاها، مأموران شهربانی و ژاندارمری موظف بودند چادر را از سر بانوان محجبه بردارند. بازتاب این رفتار خشن و توهین‌آمیز، در خاطرات بسیاری از رجال آن دوره نیز انعکاس یافته است. «محسن صدر»، ملقب به «صدرا لاشراف»، وزیر عدلیه کابینه «محمود جم»، در خاطراتش می‌نویسد: «زن‌هایی که زیاد مقید به حجاب بودند از خانه بیرون نیامدند، چه آنکه در اتوبوس، زن با حجاب راه نمی‌دادند و در معابر، پاسبان‌ها از اهانت و کتک زدن به زن‌هایی که چادر داشتند، با نهایت بی‌پروایی و بی‌رحمی فروگذار نمی‌کردند. بعضی از مأموران، به‌خصوص در شهرها و دهات، زن‌هایی که پارچه روی سر انداخته بودند، اگرچه

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۷۵.

چادر معمولی نبود، از سر آن‌ها کشیده، پاره پاره می‌کردند و اگر زن فرار می‌کرد، او را تا توی خانه‌اش تعقیب می‌کردند و به این هم اکتفا نکرد، اتاق زن‌ها و صندوق لباس آن‌ها را تفتیش کرده و اگر چادر، از هر قبیل، می‌دیدند پاره پاره می‌کردند یا به غنیمت می‌بردند. من این حرکات وحشیانهٔ مأمورین پست فطرت را در ولایات، زیاد شنیده بودم، ولی در محلات که بهتر از همه جا اطلاع به اوضاع داشتم، این قبیل اقدامات از طرف مأموران حاکم و خود حاکم زیاد واقع شده بود.^۱

موضوع برخورد با بانوانی که از چادر استفاده می‌کنند، از وظایف اصلی و مهم مأموران انتظامی بود. غلامعلی حداد عادل می‌نویسد: «رضاخان و مزدوران او با تمام قوا کوشیدند چادر را از سر زنان بردارند.

پاسبان‌های آن زمان موظف بودند هر کجانی را با چادر دیدند، او را دنبال کنند و چادر و روسری از سر او بکشند و پاره کنند. دوستی تعریف می‌کرد، که در شهر کوچکشان، کاشمر، رئیس شهربانی وقت (همان که مدرس را شهید کرده بود) روی تپهٔ مرتفعی در حاشیهٔ شهر می‌ایستاد و با دوربین نگاه می‌کرد و تا از دور زنی را با چادر در حرکت می‌دید، به پاسبان‌ها دستور می‌داد با اسب بتازند و او را بگیرند و چادرش را پاره کنند. چه بسیار زنانی که مأموران چادرشان را برداشتند و آن‌ها از شدت غصه و ناراحتی دق کردند و مردند.

چه بسیار زنانی که از هول و اضطراب، سقط جنین کردند و چه بسیار مادران و مادر بزرگ‌های ما که در همهٔ آن سال‌های وحشت و دیکتاتوری، از خانه بیرون نیامدند و اگر توانستند، در خانه حمام ساختند تا حتی برای این‌گونه موارد ضروری نیز ناچار به بیرون رفتن از خانه نباشند. من خود در حدود سال ۱۳۴۶ در شیراز، پیرمرد محترم معممی را در خانه‌اش ملاقات کردم که از سال ۱۳۱۴، یعنی از آغاز بی‌حجابی، تا آن زمان، پای خود را از خانه‌اش بیرون نگذاشته بود و بالاخره نیز به کوچه و خیابان نرفت تا از جهان رفت.^۲

۱. «صدراالاشراف: همسر از غصه کشف حجاب، مُرد»، ماهنامهٔ الکترونیکی دوران، شماره ۷۴، دی‌ماه سال ۱۳۹۰.

۲. حداد عادل، غلام‌علی، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، انتشارات سروش، چاپ نوزدهم، تهران: ۱۳۸۹، صص ۴۲ و ۴۳.

● عزاداری ممنوع می‌شود

رضاشاه برای اجرای سیاست‌های فرهنگی جدید خود، تنها به کشف حجاب نپرداخت. او ضمن محدود کردن حوزه‌های علمیه و جلوگیری از فعالیت علما در امور عمومی، مانند قضاوت و رسیدگی به دعاوی شرعی، مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) را هم محدود و ممنوع کرد. بهانه شاه برای این کار، مانند کشف حجاب، مبارزه با خرافات و ترویج تجدد بود. رویه جدید کاملاً با رویکرد ابتدایی رضاخان تفاوت داشت. «حسن اعظام قدسی»، ملقب به اعظام‌الوزاره، از رجال دوره قاجار و پهلوی، در بخشی از خاطرات خود که مربوط به سال ۱۳۰۱ ش است، می‌نویسد: «سردار سپه [رضاخان] ... به فکر افتاد که حالا باید توجه مردم را به خود جلب کند و معتقد به خود نماید و بهترین راه هم اعمال مذهبی، خاصه عزاداری است که عامه طبقات متوجه خواهند گردید. من الاتفاق، ماه محرم عموم مردم مشغول عزاداری [هستند] و مجالس در تمام تهران دائر است. سردار سپه در روز دهم (عاشورا)، دسته قزاق [را] با یک هیئت از صاحب منصبان در جلو و افراد با بیرق‌ها و کتل، با نظم و تشکیلات مخصوص از قزاقخانه حرکت [داد و از] میدان توپخانه، خیابان ناصریه به بازار آورده، صاحب منصبان در جلو و جلوی آن‌ها سردار سپه با یقه باز و روی سرش کلاه و غالب آن‌ها به سرشان گل زده بودند و پای برهنه وارد بازار شدند و دسته سینه زن از افراد، چند قدم ایستاده، نوحه خوان می‌خواند و افراد سینه می‌زدند ... و نیز شب یازدهم دسته قزاق‌ها به بازار آمده با در دست داشتن شمع، شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سرو پای برهنه، شمع به دست آمدند و یک دور، دور مجلس گشتند و نیز در قزاقخانه مجلس روضه دائر [بود].»^۱

با وجود این، سیاست رضاشاه، به‌ویژه پس از سال ۱۳۱۴ ش، نسبت به مراسم عزاداری در ماه‌های محرم و صفر، تغییر کرد. حسین مکی، مورخ معاصر، معتقد است که این تغییر سیاست، بلافاصله پس از آغاز سلطنت رضاخان آغاز شد. وی می‌نویسد:

۱. اعظام قدسی، حسن (اعظام‌الوزاره)، خاطرات من، ج ۲، چاپ: ایران یونیورس، تهران: ۱۳۴۲، ص ۴۸ و ۴۹.

«رضاشاه در اولین اقدام مستقیمی که پس از رسیدن به سلطنت، برای کاستن از شکوه و به نوعی، محدودیت سوگواری حسینی انجام داد، این بود که محلّ روضه قزاقخانه را به تکیه‌دولت منتقل نمود و از شکوه و جلال و مدت آن کاست و پس از چندسال، به کلی متروک گردانید.»^۱ او درباره چگونگی مخالفت صریح رضاشاه با عزاداری نیز، می‌نویسد: «از سال ۱۳۱۵ در ماه محرم، از طرف دولت، از سران اصناف و بنگاه‌ها اجباراً خواسته می‌شد که کارناوال [کاروان شادی] به راه بیندازند و سال ۱۳۱۹ روز کارناوال مصادف با دهه اول ماه محرم (عاشورا) بود و شب قتل، کارناوال مفصلی [به مناسبت] روز تولد رضاشاه به راه انداختند که در کامیون‌ها، عده‌ای عمله طرب و فواحش را جمع کرده بودند که به پایکوبی و رقص بپردازند. این عمل در نظر مردم بسیار سوء اثر داشت.»^۲

● جان ابوالفضل آهسته گریه کنید

مردم آن دوره از سختگیری‌های رژیم درباره برگزاری مراسم عزاداری، خاطرات بسیاری دارند. «ملکه اسماعیل‌زاده»، که در آن زمان دختری خردسال بوده‌است، این توضیقات را به یاد می‌آورد و می‌گوید: «این روضه‌خوان‌ها می‌ترسیدند که بیایند [روضه بخوانند]. مردم از خانه پستی می‌آمدند، از نردبان پایین می‌آمدند و روضه گوش می‌کردند. ما هم بچه بودیم، با حلقه در بازی می‌کردیم. خدا می‌داند آقای روضه‌خوان می‌گفت: خانم‌ها به خاطر خدا گریه نکنید، مردم همه عقده داشتند، گریه می‌کردند، خیلی ناراحت بودند که این اسلام دارد از دست آن‌ها می‌رود. [روضه‌خوان] می‌گفت: جان ابوالفضل آهسته گریه نکنید. این بچه‌های خود را از نزدیک در دور کنید. چهارتا بچه که اینجا جمع بشود، پلیس‌ها می‌آیند ما را می‌گیرند. هر جا می‌رفتند آخوندها را می‌گرفتند ... آقا را می‌بردند و ریش او را می‌تراشیدند که چرا آمدی روضه خواندی؟ وقتی ریش نداشت، دیگر خجالت می‌کشید که بیاید روضه بخواند. من هم بچه بودم،

۲. مکی، حسین، همان، ص ۷۵.

۳. همان جا.

مادرم من را به عطاری فرستاد که برای این بچه دیگر که مریض است، جوشانده بگیرم. وقتی رفتم [دیدم] همین آقا روضه خوان ما، از چانه به سر خود دستمال بسته است. آمدم به پدر خود گفتم که بابا! آقا شیخ کاظم، بنده خدا، دندان درد دارد؛ صورت خود را دستمال بسته است. چشم‌های پدر من پراشک شد، گفتند که نه او رفته است جایی روضه خوانده است. در منبر او را گرفتند و ریشش را تراشیدند. حالا خجالت می‌کشد که این طور بیاید. دستمال بسته است که ریش او بلند بشود. این قدر ظلم می‌کردند.»^۱

مأموران حکومتی، در برخی شهرها، سختگیری را به منتهای درجه می‌رساندند و اصولاً مانع از فعالیت مساجد در ماه محرم می‌شدند. «غلام حیدر رحمانی»، که در آن زمان سنین نوجوانی را می‌گذراند، به یاد می‌آورد که چگونه مأموران رژیم داخل مسجد محله آن‌ها در مشهد، چوب ریخته و در مسجد را قفل کرده بودند تا مانع عزاداری شوند.^۲ جاسوسان رژیم موظف بودند برگزاری مجالس روضه خوانی را به مأموران نظمیه یا ژاندارمری گزارش دهند تا متخلفان بازداشت و تنبیه شوند. این رویه تا شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه از ایران ادامه داشت.

۱. برگرفته از مصاحبه‌ها و تاریخ شفاهی نرم افزار «قیام مسجد گوهرشاد»، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.

۲. همان جا.



درپی عوامل وقوع قیام فیروزه‌ای

چرايي واقعهٔ مسجد گوهرشاد را بايد در چنددهه پيش از وقوع آن جست وجو كرد. اينكه چگونه طی چنددهه، شرايط سياسی و اجتماعي ايران به گونه‌اي رقم خورد كه مقدس‌ترين مكان مذهبي کشور، با خون مردمی كه در آن متحصن شده بودند، رنگين شد، نياز به تأملی دقيق در رویدادها و حوادث پيش از آن دارد. چنانكه اشاره شد، واقعهٔ مسجد گوهرشاد، بارزترين و شديدترين تقابل مردم با سياست‌های فرهنگي پهلوي اول بود. به همين دليل، بايد ريشه‌های تاريخی آن را بررسی كرد و از اين رهگذر، با جريانی كه در پی زدودن آثار فرهنگ دينی از جامعهٔ ايرانی بود، بيشتراشنا شد.

● نخستين رگه‌های نفوذ فرهنگ بيمگاه

برخی مورخان بر اين باورند كه نخستين رگه‌های نفوذ فرهنگ بيمگاه در کشور، با فرستادن تعدادی از جوانان آذربايجانی، در دوران فتحعلي شاه قاجار به اروپا، آغاز شد. ظاهراً «عباس ميرزا نايب السلطنه» اين افراد را برای فراگيري علوم و فنون جديد به اروپا

فرستاد.

می‌گویند ارمغانی که نخستین تحصیل‌کردگان غرب با خود به ایران آوردند، افزون بر علوم و فنون جدید، دیدگاه‌ها و نظرهایی بود که با اعتقادات و باورهای دینی مردم در تضاد آشکار قرار داشت. اگرچه ممکن است این ادعا تا حدودی صحیح به نظر برسد، نباید از یاد ببریم که نخستین گرایش‌های غرب‌گرایانه را باید در افرادی جست که با تربیت اشرافی و بدون مایه‌های اعتقادات دینی، راهی غرب شدند و با خودباختگی در برابر اصالت لذتی که غرب منادی آن بود، به مبلغان فرهنگ بیگانه در کشورشان تبدیل شدند.

● خودباختگی فرهنگی، نخستین دروازه ورود

پدیده «الیناسیون» یا «خودباختگی فرهنگی»، نخستین رخنه را برای ورود فرهنگ بیگانه به کشور مهیا کرد. هرچه بر تعداد از فرنگ برگشته‌ها افزوده می‌شد، بر مبلغان فرهنگی غرب در ایران نیز اضافه می‌گشت. استعمارگران و در رأس آن‌ها انگلیسی‌ها، به خوبی دریافته بودند که از خودبیگانگی فرهنگی، در واقع زمین‌گذاشتن سلاحی است که ایرانیان را به مقابله با استثمار و می‌دارد. آن‌ها به زودی دریافتند که با تغییر فرهنگ، خیلی ساده‌تر می‌توان ثروت‌های یک ملت را تاراج کرد.

القای این فکر که همه راه‌ها به غرب ختم می‌شود، به ویژه پس از سفر «ناصرالدین شاه» به فرنگ، در میان طبقات بالای جامعه ایرانی نیز، ریشه دوانید. بی‌تردید، نخستین تظاهرات غرب‌گرایانه در جامعه ایران، در طبقات بالای جامعه و در میان اشراف و وابستگان به دربار و سفارتخانه‌های روس و انگلیس به وجود آمد و سپس در جامعه اشاعه پیدا کرد. به تدریج و با افزایش تعداد «از فرنگ برگشته‌ها»، که طبقه «انتلک‌توئل» یا «منورالفکر» جامعه را تشکیل می‌دادند، موضوع تقلید از مظاهر تمدن غرب، به یک مزیت و حُسن در جامعه تبدیل شد.

برخی معتقدند هم‌زمان با اوج گرفتن همین رویکرد بود که نهضت مشروطه ایران آغاز

شد و همین منوّرالفکرها بودند که آرمان عدالت خواهانه مردم ایران را در مواردی مانند مجلس دارالشورا و حکومت مشروطه سلطنتی، آن هم به سبک کشورهای اروپایی، خلاصه کردند و با استفاده از مطبوعاتی که در اختیار داشتند، به خورد مردم دادند. این گروه معتقد بودند که اجرای بی‌چون و چرای الگوی غربی در جامعه ایرانی، می‌تواند به تغییر بنیادین کشور و حرکت آن به سوی پیشرفت منجر شود. آن‌ها هر جا میان مبانی اعتقادی با الگوی غربی تضادی یافتند، مبانی اعتقادی خود را قربانی کردند و کوشیدند با ترویج دیدگاه‌های لیبرال مآبانه در میان تحصیل‌کردگان و فرهیختگان، دین را به موضوعی درجه دوم در جامعه تبدیل کنند.

با پیروزی انقلاب مشروطه و در سایه غفلت عناصر دیندار و وطن‌دوست، مجلس و قوانین تازه، تربیونی قدرتمند برای این افراد مهیا کرد. آنان که تا چندروز قبل از پیروزی مشروطه، خود را ظاهراً دیندار و متنسک جلوه می‌دادند، ناگهان نقاب از چهره برداشتند و ماهیت واقعی خود را آشکار کردند.

نخست در تدوین قانون اساسی مشروطه، به جای استفاده از قرآن و احکام شرع، دست به دامن قوانین اساسی اروپایی، اعم از بلژیک و فرانسه شدند و در کشوری که قانون حاکم آن قرآن بود، شعار جدایی دین از سیاست را سردادند. این را می‌توان از فحوای کلام سید عبدالحسین شهشهانی، نماینده پیشه‌وران مشهد در دوره نخست مجلس شورای ملی دریافت که گفته بود: «یک حقوق پولیتیکی و سیاسی داریم، یک حقوق شرعی، حقوق پولیتیکی ابداً راجع به شرع نیست.»^۱

● مقابله با انحراف‌ها

وقتی انحراف‌ها عیان شد، علما وارد میدان شدند. در میان آنان، شیخ شهید «آیت‌الله فضل‌الله نوری» بیش از دیگران، عمق فاجعه پیش‌رو را دریافته بود. او با فراست فهمید که میان «کونستیتوسیون» و آنچه منوّرالفکرها با نام «مشروطه» به خورد

۱. جواد نوائیان رودسری، نمایندگان مشهد در مجلس شورای ملی، ویژه‌نامه روز مجلس، میراث مدرس، رصد، روزنامه خراسان، ۱۳۸۹.

مردم داده‌اند، تفاوت فاحشی وجود دارد. مهدی انصاری در کتاب *شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت* می‌نویسد: «طباطبایی و همفکران او در توضیحات خود از ماهیت مشروطه «کنستیتوسیون» و تعارض بنیادی آن با مذهب، ناآگاهانه طفره رفتند و از واقعیت آن دور بودند، یا آن را همان عدالتی می‌دانستند که در پی تحصیل آن به جنبش برخاستند.»^۱

اما شیخ فضل‌الله می‌دانست که پایان این رویکرد، تسلط غرب‌گرایانی است که نه شرافت دینداری دارند و نه عزت وطن‌داری. شیخ شهید تصمیم‌گرفت تا زمانی که بتواند مانع نفوذ غرب‌گرایان و عوامل استعمار شود، در کنار مشروطه بماند. او می‌دانست که معنای «حریتی» که منوّرالفکرها تبلیغ می‌کنند، با «حریتی» که مردم در پی آن هستند، تفاوت اساسی دارد.^۲

خطر گرایش به اباحه‌گری و از میان برداشتن مرزهای اعتقادی و دینی، موضوعی بود که شیخ فضل‌الله نوری، بیش و پیش از هر کس دیگری آن را دریافت. جالب اینجاست که بعدها، مورخان روشنفکر، او را فردی مخالف آزادی و عدالت معرفی کردند و در وصف شیخ فضل‌الله نوری همان روشی را پیش گرفتند که منوّرالفکرهای هم‌عصر او پیش گرفته بودند.

یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «شیخ شهید دریافته بود که آزادی غربی، نوعی «اباحه‌گری» و بی‌بندوباری را ترویج می‌کند و در بیشتر مفروضاتش، سنخیتی با مفهوم حقیقی «حرّیت» ندارد. این تیزبینی، او را به مخالفت صریح با تبلیغاتی که ذیل عنوان «حرّیت» انجام می‌گرفت، واداشت. جالب اینجاست که امروزه، مخالفان «شیخ فضل‌الله نوری»، برای کوبیدن شخصیت او، به نظراتش در باب مخالفت با «حرّیت»، که در رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» انعکاس یافته است، اشاره می‌کنند و شیخ را از اساس، مخالف آزادی و طرفدار برده‌داری! معرفی می‌کنند. اما واقعیت آن است که آن‌ها، نه مفهوم «حرّیت» را در آثار «شیخ فضل‌الله نوری» دریافته‌اند و نه

۲. نوائیان رودسری، جواد، شجاعت و صراحت در آستانه شهادت، روزنامه خراسان، ۱۱ مرداد ۱۳۹۴، شماره ۱۹۰۳۳، ص ۱۲.

۱. همان جا.

معنای «عبودیت» را.^۱ شیخ فضل‌الله نوری تلاش کرد تا افکار عمومی را نسبت به موضوع مشروعه‌بودن مشروطه جلب کند، اما دیگر دیر شده بود و با شهادت وی، غرب‌گرایان، مصادر امور جامعه را در دست گرفتند و مقدمات هجوم همه‌جانبه استعمار به فرهنگ و مرزهای اعتقادی این مرز و بوم را فراهم کردند.

● آغاز هجمه اصلی

توهین به مقدسات دینی و علما، از همان روزهای نخست پیروزی مشروطه و به‌ویژه پس از پایان یافتن دوران استبداد صغیر، در دستور کار عوامل آگاه و ناآگاه استعمار قرار گرفت. به‌زعم برخی از منورالفکرها، دین مانع اصلی رشد اجتماع شمرده می‌شد. در میان آن‌ها افراد مشکوک و وابسته کم نبودند.

لژهای فراماسونری که از اواخر دوران ناصرالدین‌شاه در ایران فعال بود، به قانونی برای سازمان‌دهی این افراد تبدیل شد. لژ «آدمیت»، خود میزبان ده‌ها تن از کسانی بود که بعدها در دوران پهلوی اول، در هتّاکی نسبت به اعتقاد و باورهای دینی مردم، گوی سبقت را از هم می‌ربودند.

از سوی دیگر، تعدادی از این منورالفکرها، به جریان‌هایی مانند ازلی‌گری و بهائیت وابسته بودند. نباید فراموش‌کنیم که فضای ایجادشده پس از پیروزی مشروطه، عرصه را برای جولان پیروان فرقه‌های ضاله فراهم کرد و افرادی مانند «میرزا آقاخان کرمانی» که داماد «میرزا یحیی صبح‌ازل»، رهبر ازلی‌ها، بود، نقش مهمی در انتشار تفکرات ضد دینی در ایران داشتند.

با توجه به ارتباط گسترده ازلی‌ها و پس از آنان، بهائیان با استعمار انگلیس، می‌توان ارتباط کانون‌های استعماری با گسترش جریان مخالف با دین و فرهنگ دینی در ایران را تأیید کرد. افرادی مانند «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل»، رسماً متهم به ازلی‌گری بودند و نویسندگانی مانند «یحیی دولت‌آبادی» عملاً ریاست این فرقه ضاله

را در ایران برعهده داشتند.^۱

نقش فرقه‌های ضالّه، به خصوص بهائیت، در عرصه تقابل با فرهنگ دینی ایرانیان در دوره رضاشاه و پس از او، در دوره محمدرضاشاه، پررنگ‌تر شد و ما در فصل‌های بعدی به بیان گوشه‌هایی از این نقش خواهیم پرداخت. بیشتر روزنامه‌ها به تربیونی برای ترویج اعتقادات منوّرالفکرهای غرب‌زده تبدیل شده بود. کار ضدیت برخی روزنامه‌نگاران با آموزه‌های دینی بدان پایه رسید که به نوشته یکی از نویسندگان معاصر: «روزنامه‌نویس‌ها قلمشان را مصروف فحش دادن کردند و در روزنامه‌ها بد نوشتند. زبان فحش و طعن و لعن را گشودند، حتی در مذهب اسلام دست انداختند. یک دسته از آنان، پایه عقب ماندگی شرق را دین اسلام شمردند. در روزنامه «مجلس»، دین پیغمبر را کهنه نوشتند و در روزنامه «ندای وطن»، روسپی خانه و شراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیه [شهرداری] و تعمیر خانه‌ها لازم شمردند. در روزنامه «تنبیه»، علمای مذهب جعفری را به صورت حیوان کشیدند.»^۲

این تندروی‌ها باعث اعتراض‌های گسترده مردمی شد. تحصّن در مجلس، یکی از این اعتراض‌ها بود که به تصویب قانونی برای مجازات هتّاکان و توهین‌کنندگان به مقدسات دینی و علما منجر شد. با این حال، اقدام‌های مردم به سبب نبود انسجام لازم در میان نیروهای مذهبی و علما، مانع گسترش این تفکرات نشد.

نباید فراموش کنیم که علمای بزرگی همچون «آخوند خراسانی»، با وجود دفاع از مشروطه، تربیونی برای انتقال مداوم نظریاتشان درباره اداره کشور نداشتند و جرّاید طرفدار مشروطه در اختیار منوّرالفکرهایی بود که حمایت علما را تنها برای دوران گذار از استبداد و ورود به مشروطیت می‌خواستند و مترصد زمانی بودند که به حضور علما و مذهبیون، در جریان اداره امور و جنبش مشروطه پایان دهند.^۳

۱. نوائیان رودسری، جواد، *تارهای عنکبوت (جریان‌شناسی فرقه بهائیت)*، مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، ۱۳۹۴. ص ۳۴ و ۳۵.

۱. بشارتی، علی محمد، *از انقلاب مشروطه تا کودتای رضاخان*؛ حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۸۰. ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. در این میان، تنها مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بود که آگاهانه جریده‌ای را با عنوان «لوائج» در میان مردم منتشر کرد؛ اما تلاش‌ها و فریادهای او در هیاهویی که مشروطه‌خواهان غرب‌گرا سر داده بودند، گم شد و خودش نیز در غربت، به شهادت رسید.

این موضوع را می‌توان در نامه تاریخی مرحوم «شیخ عبدالله مازندرانی»، مرجع تقلید شیعیان و از علمای بزرگ مدافع مشروطیت، به «محمدعلی بادامچی»، از تجار مشروطه‌خواه تبریز، به‌خوبی دریافت. «شیخ عبدالله مازندرانی» در این نامه می‌نویسد: «چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سرّی طهران، بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا، انجمن سرّی مذکور که در مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه. لعنهم الله تعالی. هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیرمقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سرّی مذکور، به شعبه [ای] که در نجف اشرف و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع و از این به بعد مضراًست، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سرّیه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به‌صورت طلبه محسوب می‌شوند، در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتباتی، به غیر اسباب عادی، به‌دست آمده که بر جانمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضدّ مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف الله تعالی هذا الغمه عن المله.»^۱

مدتی پس از این نامه «آخوند خراسانی» تصمیم گرفت برای اصلاح وضعیت مشروطه به ایران بیاید، اما چندروز پیش از حرکت، به طرز مشکوکی درگذشت.^۲ در این میان،

۱. نوایان رودسری، جواد، همان، ص ۴۲.

۲. مرحوم آخوند خراسانی از مدافعان مشروطیت بود. به‌همین دلیل، برخی کوشیده‌اند تا او را مخالف سرسخت شیخ فضل‌الله نوری نشان دهند و از این راه شهادت مظلومانه شیخ نوری را توجیه کنند. اما واقعیت چیز دیگری بود. نوه آخوند خراسانی (میرزا عبدالرضا کفایی) می‌گوید: مرحوم آخوند خراسانی از درس می‌آمدند، در میان راه، خبر اعدام شیخ را به او دادند. پدرم (میرزا احمد کفایی) می‌فرمود: برای اولین و آخرین بار ما چنین عکس‌العملی را در مرحوم آخوند دیدیم. او از شدت ضعف، همانجا وسط کوچه به زمین خورد، چندان که زیر بغل او را گرفتند و از جا بلند کردند. اختلاف او با شیخ فضل‌الله نوری عمدتاً به شناخت متفاوت ایشان از ماهیت افراد و جریان‌های سیاسی مؤثر در مشروطه مربوط می‌شد و گرنه در تفسیر واژه‌هایی چون آزادی و مساوات و عدالت و حدود آن‌ها در اسلام با شیخ فضل‌الله و کلاً جناح مشروعه‌خواه، اشتراک عقیده داشت.

مقاومت و رشادت‌های مبارزانی همچون «ستارخان» و «باقرخان» برای دفاع از مشروطه و حقوق مردم ایران - که در رأس آن‌ها، عدالت‌خواهی قرار داشت - راه به جایی نبرد.

کارِ ادارهٔ کشور، پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان، به‌دست افرادی افتاد که از مدت‌ها قبل با سفارتخانه‌های بیگانه و به‌خصوص انگلیس ارتباط داشتند. در سایهٔ فعالیت‌های همین افراد بود که شخصیت‌هایی که مدافع آرمان‌های مردم بودند، یا مانند «آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی» ترور شدند، یا مانند «ستارخان» به بهانه خلع سلاح، در باغ شاه مورد هجوم قرار گرفتند و پس از بازداشت، با تنی رنجور و زخمی، محترمانه به گوشه‌ای تبعید شدند تا در عزلت تنهایی، دارفانی را وداع گویند. تسلط عناصر مخالف دین و علاقه‌مند به غرب، یک از بزرگ‌ترین مصائبی بود که منجر به انحراف کامل جنبش مشروطه شد. در پی این تسلط، علما به حاشیه رانده شدند و تلاش معدود مجتهدان آگاه، مانند «شهید مدرس» برای مقابله با جریان مخالف و معاند با دیانت و شرع در کشور، راه به جایی نبرد.

● قحطی بزرگ و اثر آن بر شرایط اجتماعی ایران

هم‌زمان با این وقایع، بروز جنگ و قحطی، شرایط کشور را به مراتب دشوارتر کرد. انگلیسی‌ها در سال ۱۲۹۸ خورشیدی، قرارداد استعماری معروف به «۱۹۱۹» را از طریق «وثوق‌الدوله» به ایران پیشنهاد کردند. طبق این قرارداد، ایران به‌صورت یکی از مستعمرات انگلیس در می‌آمد و عملاً استقلال خود را از دست می‌داد. این در حالی بود که طی دو سال قبل از این قرارداد، انگلیسی‌ها با سیاست‌های منطقه‌ای خود، قحطی بزرگی را به مردم ایران تحمیل کرده بودند که نتیجهٔ آن از بین رفتن ۹ میلیون ایرانی، طی دو سال بود.

انگلیسی‌ها برای وادار کردن مردم ایران به تسلیم کامل، طی سال‌های جنگ جهانی

۱. سیدحسن تقی‌زاده، متهم اصلی در ترور مرحوم بهبهانی بود. این مسئله، یکی از دلایلی شمرده می‌شد که براساس آن، مرحوم آخوند خراسانی حکم تکفیر تقی‌زاده را صادر کرد.

اول، هزاران تن گندم را با قیمت گزاف خریدند و از کشور خارج کردند و با بروز قحطی در کشور، مانع دستیابی ایرانیان به غله از طریق هند و عراق شدند. «دنسترویل»، ژنرال انگلیسی که آن روزها در ایران به سر می‌برد، درباره این قحطی می‌نویسد: «در اثر خریدهای ما قیمت غله بالاتر رفت و هر افزایش جزئی به معنای مرگ بسیاری از افراد بود.» او در گزارش ۵ می ۱۹۱۸ خود از همدان می‌نویسد: «قحطی در اینجا اسفناک است ... ما محصول را ۴۰ تومان می‌خریم و امیدواریم مقداری هم کمتر از این تهیه کنیم. هر روز بسیاری می‌میرند و بسیاری نیز در حال کمک‌رسانی مرده‌اند. اکنون که برف‌ها آب شده و بهار آغاز شده‌است، مردم می‌روند بیرون و مثل گاو در مراتع می‌چرند.» انگلیسی‌ها که نقش اصلی را در نسل‌کشی سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ داشتند، گمان می‌کردند با توجه به شرایط به وجود آمده، می‌توانند خواسته‌های خود را به مردم تحمیل کنند؛ اما مخالفت جدی مردم و مجلس ایران با قرارداد ۱۹۱۹، نشان داد که روح مقاومت ایرانیان، حتی با وجود قحطی بزرگ و از بین رفتن ۹ میلیون نفر، همچنان مقتدر و پابرجاست.^۱

● مقاومت‌هایی که به نتیجه نرسید

در آن سال‌های سخت و پرتنش، مردم ایران در سراسر کشور، علیه ظلم استبداد و دخالت بیگانگان به پا خاسته بودند. با وجود تنگی معیشت و فشار وحشتناکی که قحطی، جنگ و بیداد حاکمان بر مردم وارد می‌کرد، ایرانیان مسلمان از آرمان‌های خود گامی عقب نگذاشته بودند.

در جنوب، مبارزات شیخ‌عبدالحسین لاری نخستین حکومت اسلامی ایران را به وجود آورده بود؛ حکومتی که اگر خیانت وابستگان به انگلیس و درگذشت نابهنگام شیخ‌عبدالحسین نبود، می‌توانست به الگویی برای تمام مردم ایران تبدیل شود.^۲

۱. برای مطالعه کامل اسناد یاد شده و دیگر اسنادی که درباره قحطی بزرگ در دست هستند، رک: محمدقلی مجد، قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷.

۲. برای اطلاع مختصر از زندگی و قیام «شیخ‌عبدالحسین لاری» رک: جواد نوییان رودسری، «مجتهد لاری و حکومت اسلامی

در شمال، مردم غیور گیلان با هدایت میرزا کوچک خان جنگلی در برابر متجاوزان روس، حکومتی مردمی به وجود آورد که در پی ریشه‌کن کردن ظلم بود؛ اما آن همه رشادت و پایداری، با خیانت روشنفکران چپ‌گرای وابسته به شوروی و نفوذی‌های دولت انگلیس در نهضت جنگل، همچون احسان‌الله خان که به بهائیکری شهرت داشت، به دست رضاخان میرپنج، قزاقی که به تازگی وزیر جنگ شده و لقب «سردار سپه» گرفته بود، سرکوب شد و با شهادت «میرزا کوچک خان» یکی دیگر از قیام‌های مردمی ایران به شکست انجامید.

در تبریز، دوبار قیام مردم توسط بیگانگان و عوامل وابسته داخلی سرکوب شد. بار نخست، مبارزات مردم غیور آذربایجان به رهبری افرادی مانند میرزا علی‌نقیه الاسلام با شهادت او و یارانش در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ق (دی ۱۲۹۰ ش) توسط نظامیان روسیه تزاری سرکوب شد^۱ و بار دوم، رشادت و پایداری مردم مسلمان آذربایجان، به رهبری «شیخ محمد خیابانی»، توسط عمال وابسته داخلی، به خاک و خون کشیده شد و با شهادت «خیابانی» به پایان رسید.^۲

سرکوبی این قیام‌ها، دو پیامد مهم داشت. نخست از میان برداشتن عناصر وطن‌دوست و متدین و دوم، ناامید کردن جامعه از مشی مبارزه بابت عدالتی از یک سو و از سوی دیگر، ایجاد جو خفقان برای استیلای یک دیکتاتور بر جامعه ایران. فهم این مسئله زمانی ساده‌تر خواهد بود که این مسائل را در کنار مشکلاتی مانند قحطی، ناامنی و هجوم سربازان بیگانه به شمال، غرب و جنوب کشور قرار دهیم. بدیهی است، شرایط اجتماعی ناشی از این وقایع، قدرت واکنش سریع در برابر هر نوع تهاجمی را از مردم سلب خواهد کرد، حتی اگر آن تهاجم، تهاجم فرهنگی و هجمه

لارستان»، روزنامه خراسان، شماره ۱۸۳۴۶ (۲ اسفند ۱۳۹۱)، ص ۱۲.

۲. برای اطلاع از چگونگی قیام و به شهادت رسیدن ثقه‌الاسلام تبریزی، رک: جواد نواییان رودسری، «روایت ایستادگی و شهادت میرزا علی‌نقیه الاسلام»، روزنامه خراسان، شماره ۱۸۵۵۹ (۴ آذر ۱۳۹۲)، ص ۱۲.

۳. زنده‌یاد ملک‌الشعرا بهار در ترجیع‌بندی شورانگیز، چگونگی به شهادت رسیدن شیخ محمد خیابانی را شرح داده است. (رک: محمدتقی بهار، گزیده اشعار، انتخاب و شرح: محمد گیوی، نشر قطره، تهران: ۱۳۷۰، ص ۶۸۵ و ۶۸۶)
گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد

به مبانی ارزشی باشد. با این حال، مردم ایران، حتی در سخت‌ترین شرایط حاضر به دست‌کشیدن از اعتقادهای دینی و مذهبی خود نبودند، اما شرایط حاکم بر کشور، به‌خصوص قحطی خانمان سوز آن سال‌ها، توان مردم را به شدت کاهش داده بود.

● میسیونرها و باز شدن پای فرهنگ غربی به خانه‌های ایرانیان

نکته دیگری که باید پیش از ورود به مبحث هجمه به فرهنگ دینی در دوران رضاخان و وقایعی مانند کشف حجاب بررسی شود، رواج فرهنگ غرب از طریق تأسیس مدارس میسیونری در ایران است. «میسیونرها» یا «مبلغان مسیحی» معمولاً راهبان یا کشیشانی بودند که برای تبلیغ مسیحیت، به جوامع غیرمسیحی فرستاده می‌شدند. با این حال، کارکرد این افراد، بیش از آنکه تبلیغی باشد، سیاسی و جاسوسی بود. آن‌ها به‌عنوان نفوذی‌های استعمارگران اروپایی، در سایر نقاط جهان عمل می‌کردند و در مواقع لزوم، در سرکوب بسیاری از فعالیت‌های ضداستعماری، به‌طور مستقیم وارد عمل می‌شدند.

«میسیونرها» ابتدا با استفاده از فعالیت‌های عام‌المنفعه حضور خود در کشور هدف را توجیه می‌کردند. تأسیس بیمارستان و کمک‌های مادی به درماندگان و بینوایان، از ابزارهای مهم گروه‌های «میسیونر» برای تبلیغ بود. این فعالیت‌ها، به‌خصوص در اواخر دوره قاجار و پس از پیروزی مشروطیت در نقاط مختلف ایران، گسترش یافت و «میسیونرها» افزون بر ارائه خدمات درمانی و غذایی، مدرسه تأسیس کردند.

این مدارس، در ابتدای کار، به بهانه ارائه خدمات آموزشی به اقلیت یهودی و مسیحی ایران ایجاد شد؛ اما مدتی بعد کودکان مسلمان نیز وارد آن‌ها شدند و تحت آموزش میسیونرهای مذهبی، تربیت یافتند. آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها نخستین مدارس از این دست را در ایران تأسیس کردند.

نخستین حوزه فعالیت این مدارس در غرب کشور، به‌خصوص در آذربایجان غربی امروز بود. مدرسه «اوژن بوره» نخستین مدرسه میسیونری ایران بود که توسط فرانسوی‌ها

در جلفا تأسیس شد و مدتی پس از تأسیس، توانست با جذب ۱۴ دانش‌آموز مسلمان ایرانی، کار اصلی خود را آغاز کند.

هیئت میسیونری دیگری که در ارومیه فعالیت می‌کرد، هیئت میسیونری و آمریکایی «پرکینز» بود. این گروه پیش از ترک ارومیه، نزدیک به ۱۰۰ باب مدرسه در این شهر، شهرهای اطراف و حتی روستاها تأسیس کرده بود و برای جلب کودکان مسلمان به این مدارس، به والدین آن‌ها پول می‌داد. با وجود اینکه بانیان این مدارس عموماً از اتباع دولت‌های استعمارگر شناخته شده در ایران، مانند انگلیس و روسیه نبودند، تأثیر مهم آن‌ها، یعنی زدودن آثار فرهنگ اسلامی و ایرانی، انکارناپذیر است.

یکی از تأثیرگذارترین مدارس میسیونری در ایران، مدرسه «ساموئل جردن» آمریکایی بود که بعدها به «کالج البرز» شهرت یافت. ساموئل مارتین جردن، رئیس دبیرستان معروف آمریکایی‌ها در تهران، در سال ۱۲۷۸ ش، به ایران آمد و توانست تا سال ۱۲۹۲ ش، دوره ۱۲ ساله کالج خود در تهران را تکمیل کند. او که دکترای حقوق از دانشگاه واشنگتن داشت، بسیار مورد اقبال و علاقه منوال‌الفکرهای دوران خود بود. هرچند «کالج البرز» تأثیر بسزایی در تربیت نسل تحصیل‌کرده ایرانی داشت، به همان اندازه، برگسترش فرهنگ غربی و زدودن انگاره‌های دینی از فکر جوانان مسلمان مؤثر بود. دانش‌آموختگان دوران اولیه شکل‌گیری این مدرسه، عموماً افرادی بودند که علاوه بر تعلق به خانواده‌های متمول پایتخت، انگیزه دوجندانی برای پذیرش تغییرات فرهنگی در دوران پهلوی اول پیدا کردند و در مسیر اجرای این اقدام‌ها، گام برمی‌داشتند.

بسیاری از دانش‌آموختگان این مدارس، بعدها به عنوان دبیر و آموزگار در سایر مدارس تازه تأسیس وزارت معارف مشغول به کار و آگاهانه یا ناآگاهانه مبلغ افکاری شدند که قلب فرهنگ و اعتقادات دینی مردم کشورشان را نشانه گرفته بود. معجونی به غایت تلخ که با شربت علم و دانش به کام نوباوگان این سرزمین ریخته شد و شرایط بغرنجی را در دوره‌های بعد به وجود آورد.

فصل سوم

روایتی از یک توطئه

زمانی که سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی، مدیر روزنامهٔ رعد، با همکاری رضاخان میرپنج و اعضای «کمیته زرگنده» و حمایت همه جانبهٔ انگلیسی‌ها، مسئولیت کودتای سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ را برعهده گرفت، برای بسیاری از سیاستمداران کهنه‌کار دوران قاجار، رسیدن رضاخان به قدرت آن هم در دوره‌ای تقریباً چهارساله، کمی بعید به نظر می‌رسید.

مردم ایران دوران قحطی بزرگ را طی کرده بودند و آشوب، ناامنی و فقر سراسر کشور را فرا گرفته بود. با استقرار کمونیست‌ها براریکهٔ قدرت روسیه و تأسیس اتحاد جماهیر شوروی، نفوذ کمونیسم در ایران، سبب وحشت سرمایه‌دارانی شد که عمدتاً با انگلیسی‌ها مراوده داشتند. شعارهای فریبندهٔ کمونیست‌ها و لغویک جانبهٔ قراردادهای استعماری دوران روسیهٔ تزاری با ایران، انگلیسی‌ها را هم به شدت بیمناک کرده بود. با این حال، آن‌ها همچنان مُصر بودند که امضای قرارداد ۱۹۱۹ می‌تواند ایران را از گرداب کمونیسم نجات دهد. یرواند آبراهامیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب*

مدعی است: «اندک سیاستمداران باقی‌مانده طرفدار انگلیس علناً قرارداد را محکوم می‌کنند و پنهانی از سفارت می‌خواهند تا آن را لغو کند؛ شاه آن چنان هراسان و نگران سلامت جانش است که نمی‌تواند عاقلانه فکر کند و ثروتمندان نیز از ترس اینکه آفت بلشویسم به سرعت در میان توده‌های مردم شیوع پیدا کند، در اندیشه فرار یا توسل به چاره مؤثر هستند.»^۱

انگلیسی‌ها تقریباً مطمئن بودند که باید برای تداوم منافعشان در ایران، دست به کودتا بزنند و چنین شد که کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ طراحی شد. حسین مکی، در کتاب *تاریخ ۲۰ ساله ایران* می‌نویسد که چهارنفر برای انجام کودتا در نظر گرفته شده بودند: سردار اسعد بختیاری، سالار جنگ، نصرت‌الدوله و سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی. نیروی نظامی انجام این کودتا توسط انگلیسی‌ها تأمین شد. قزاق‌ها که پس از فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری، عملاً فرماندهی منظمی نداشتند و در بلا تکلیفی و بحران مالی به سر می‌بردند، با حمایت مالی انگلیسی‌ها، دوباره انتظام پیدا کردند. با این حال، فرماندهی قشون قزاق هنوز برعهده یک سرهنگ روس به نام «استاروسلسکی» بود.^۲

آیرون شاید در خاطراتش، نحوه دوزدن استاروسلسکی و اینکه چگونه احمدشاه در نتیجه فعالیت جاسوسان انگلیسی به استاروسلسکی بدبین شده و او را از کار برکنار کرده بود را شرح داده است. آیرون شاید تأکید می‌کند که او، طرح و برنامه کودتا را برای رضاخان شرح داده و به او گفته است که «اقدام قهرآمیزی برای سرنگون کردن شاه صورت ندهد و به دیگران هم اجازه و امکان چنان اقدامی را ندهد...» آیرون شاید می‌افزاید: «[رضاخان] به من قول داد که به خواسته‌های من عمل کند.» با این شیوه، گام نخست برای محروم کردن «احمدشاه» از حمایت قشون قزاق برداشته شد.^۳

۱. آبراهامیان، پرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران: ۱۳۷۷، ص ۱۴۶.

۲. نوائیان رودسری، جواد، «انگلیسی‌ها چگونه رضاخان را به قدرت رساندند؟»، روزنامه خراسان، شماره ۱۹۱۹۸ (۳ اسفند ۱۳۹۴)، ص ۱۲.

۳. همان جا.

مجلس که ظاهراً اطلاعی از طرح «آیرون ساید» نداشت، «سردار همایون» را به عنوان رئیس قشون قزاق تعیین کرد، اما او شانس چندانی برای موفقیت در اداره قشون نداشت. «سردار همایون» نظامی نبود و همین مسئله سبب نارضایتی قزاق‌ها می‌شد. «سرهنک اسمایس»، افسر انگلیسی، که پس از حمایت مالی انگلیس از قزاق‌ها به قشون آن‌ها پیوسته بود، زمینه را برای مرخصی طولانی «سردار همایون» فراهم کرد و در غیاب او، رضاخان که مورد حمایت کامل انگلیسی‌ها بود، به فرماندهی رسید. آیرون ساید در خاطراتش می‌نویسد: «با رضاخان گفت‌وگویی داشتم - ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (۲۳ بهمن ۱۲۹۹) - و او را به فرماندهی مطلق قزاق‌های ایران گماردم.»^۱ با فرماندهی «رضاخان» بر قشون قزاق، مشکل نیروهای نظامی کودتا تا حدود زیادی رفع شد.

هم‌زمان با تجهیز «رضاخان»، رهبر سیاسی کودتا نیز تعیین شد. ظاهراً، انگلیسی‌ها، در میان چهار نفری که «حسین مکی» از آن‌ها به عنوان نامزدهای اجرای بخش سیاسی کودتا نام برده است، سیدضیاءالدین طباطبایی را برگزیدند. از قرائن این‌گونه برمی‌آید که تا پیش از رسیدن قوای قزاق به تهران، میان رضاخان و سیدضیاء مذاکره‌ای درباره کودتا انجام نگرفته بود. یرواند آبراهامیان در کتابش می‌نویسد: «رضاخان هنگامی که به تهران رسید، با افسران ژاندارمری و روزنامه‌نگار جوانی به نام سیدضیاء طباطبایی، به صورت پنهانی ملاقات می‌کند. سیدضیاء... مورد اعتماد مأمورین نظامی انگلیس بود، چون روزنامه «رعد» او در زمان جنگ از انگلیس پشتیبانی کرده بود.»^۲

آبراهامیان در کتابش، در عین حال، توضیحی درباره «کمیته زرگنده» ارائه نمی‌کند؛ کمیته‌ای موسوم به «آهن و فولاد»، مرکب از سیدضیاءالدین طباطبایی، محمودخان مدیرالملک (محمود جم)، مسعودخان سرهنک (مسعود کیهان)، منوچهرخان طبیب، میرزا کریم‌خان گیلانی (میرزا کریم رشتی) و یحیی دولت‌آبادی (رئیس فرقه ازلی در ایران). یحیی دولت‌آبادی در خاطراتش، حیات یحیی، می‌نویسد: «کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران، در قسمتی

۲. همان جا.

۳. آبراهامیان، یرواند، همان، ص ۱۴۷.

که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد.^۱ «حسین فردوست» هم در خاطراتش بر این باور است که «میرزا کریم خان رشتی» به رضاخان نزدیک شده بود و به نوعی تعلیمات سیاسی به وی را برعهده داشت. با هماهنگی «کمیته زرگنده» و حمایت سفارت انگلیس، پول لازم در اختیار «سیدضیاء» قرار گرفت و او این پول را میان سربازان قزاق همراه «رضاخان» تقسیم کرد.

● رضاخان «سردار سپه» می شود

اجرا کردن بقیه نقشه چندان مشکل نبود. «حسن اعظام قدسی» (اعظام الوزاره) در خاطرات خود، ماجرای هیئتی را که با «رضاخان»، پیش از تصرف تهران دیدار کرد، آورده است و می نویسد که این هیئت عبارت بود از ادیب السلطنه، نماینده رئیس الوزرا، معین الملک، نماینده دربار و کنل هایک، نماینده وزیرمختار سفارت انگلیس و نماینده آبرون ساید. بنا به دستور سران کودتا، هیئت را به کلبه‌ای مخروبه در مهرآباد بردند و خود به مشورت پرداختند و سپس رضاخان به عنوان فرمانده قزاق به کلبه رفت، خود را معرفی کرد و متن نطقی را که ابوالقاسم کاکاوند برایش نوشته بود، خواند و سپس رهبر سیاسی کودتا، سیدضیاء وارد می شود و شیپور حمله و حرکت به سوی تهران نواخته می گردد و به همین سادگی! تهران فتح می شود.^۲

روایت «اعظام الوزاره» نشان می دهد که رضاخان، اصولاً تا پیش از ورود به ماجرای کودتا، برای بسیاری از رجال پایتخت شناخته شده نبود. به هر حال، قزاق ها روز سوم اسفند وارد تهران شدند و تا ظهر روز چهارم اسفند، کنترل تمام نقاط پایتخت را در اختیار گرفتند.

۱. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، انتشارات عطار، تهران: ۱۳۶۲، ص ۱۵۱. ظاهراً کمیته زرگنده مدت ها قبل از کودتای سیاه تشکیل شده بود. دولت آبادی می نویسد: «مشیرالدوله پس از تشکیل کابینه خود، وستفال سوئدی را که از خواص وثوق الدوله و از مربوطین انگلیسیان است، منفصل ساخته است. او نیز یک جهت، به این کمیته (کمیته زرگنده) پیوسته است. همچنین، بعضی دیگر از دوستان وثوق الدوله که اکنون از کارها که داشته، منفصل شده اند.» (برای اطلاع بیشتر، رک: یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ص ۱۵۱ به بعد).

۲. اعظام قدسی، حسن، همان، جلد دوم، ص ۱۵.

«احمدشاه» ناچار شد به «سرهنک رضاخان»، لقب «سردار سپه» اعطا کند و به تعدادی از افسران انگلیسی حاضر در قشون وی، نشان درجه یک همایون بدهد. به این ترتیب، روند تصاحب سلطنت توسط «رضاخان» آغاز شد؛ روندی آهسته ولی بی وقفه، که سرانجام به دیکتاتوری رضاخان میرپنج منتهی شد.

● سیاست دوگانه فرهنگی سران کودتا

سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی، نخست‌وزیر کودتا، بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، برنامه‌های دولت خود را منتشر کرد. در رأس این برنامه‌ها، لغو قرارداد استعماری ۱۹۱۹ و اجرای موازین شرعی قرار داشت. سیدضیاء وعده داده بود مغازه‌های مشروب‌فروشی را ببندد و حجاب همراه با روبند را اجباری کند.^۱ فهرست برنامه‌های دولت کودتا نشان می‌دهد که اولاً، دغدغه اجرای موازین دینی و رعایت الزام‌های شرعی، همچنان در کشور وجود داشت و با وجود فراز و فرودهای آن سال‌ها، همچنان مطالبه‌ای عمومی بود. ثانیاً، توجه عوامل کودتا که ظاهراً برنامه‌های آن‌ها توسط سفارت و مأموران و جاسوسان انگلیسی تدوین می‌شد، به مقوله‌ی مذهب، آگاهی و وقوف انگلیس به مسئله‌ی مذهب و ریشه‌های دینی و عقیدتی مردم ایران را نمایان می‌کند. این سیاست کج‌دار و مریزانه در رویارویی با اعتقادات مردم، تا چند سال پس از رسیدن رضاخان به قدرت، ادامه داشت.

● مشاوران رضاخان

رضاخان با توصیه‌ی انگلیسی‌ها، هیئت مشاورانی تشکیل داده بود که او را در رسیدن به قدرت همراهی می‌کردند. یحیی دولت‌آبادی اعضای این هیئت هشت نفره را، افزون بر خودش، مستوفی‌الممالک، محمد مصدق، محمدعلی فروغی، حسین علاء، سیدحسن تقی‌زاده، مخبرالدوله هدایت و مشیرالدوله معرفی کرده است. نکته‌ی بسیار

۱. مدنی، جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، تهران: ۱۳۶۱، ص ۹۹.

جالبی که در هیئت مشاوران رضاخان به چشم می‌خورد، آن است که عمده آن‌ها، دست‌کم در همان زمان، ارتباط‌های گسترده و تنگاتنگی با انگلیسی‌ها داشتند.^۱ محمدعلی فروغی، استاد اعظم لژ فراماسونری و فردی باسواد و ذی نفوذ در محافل منورالفکری ایران بود. سیدحسن تقی‌زاده از معروف‌ترین تجددخواهان زمان خود بود و به ارتباط با سفارتخانه‌های دول اروپایی شهرت داشت. او متهم اصلی در ماجرای ترور مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی شمرده می‌شد. حسین علاء از خاندانی انگلوفیل برخاسته بود و دکترمحمد مصدق نیز خواهرزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما، عضو لژ فراماسونری، والی فارس و دوست صمیمی کنسول انگلیس در این ایالت، طی دوران والی‌گری بود.

جالب اینجاست که این هیئت هشت نفری که کار هدایت و مشاورت رضاخان را برعهده داشتند، به‌عنوان نمایندگان مجلس در زمان طرح ماده واحد انقراض سلطنت قاجار، عموماً رویکرد مخالف و ممتنع اتخاذ کردند و حتی «مستوفی الممالک» از پذیرش ریاست مجلس خودداری کرد.^۲

● رضاخان، رضاشاه می‌شود

با این حال، روز نهم آبان سال ۱۳۰۴، مجلس شورای ملی، ماده واحد انقراض قاجاریه را اعلام کرد و حکومت را به‌طور موقت به رضاخان سپرد.^۳ قرار بود موضوع

۱. دولت‌آبادی، یحیی، همان، ص ۳۲۵.

۲. ظاهراً رضاخان پس از بازگشت از سرکوب شیخ خزعل، موضوع تمایل خود به سلطنت را مطرح کرد. یحیی دولت‌آبادی در خاطراتش به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: «رضاخان در جلسه‌ای به هیئت مشاوران هشت نفره می‌گوید: من با این دوبرادر، یعنی احمدشاه و ولیعهد نمی‌توانم کار بکنم. حاضران از روی حیرت به یکدیگر نگاه می‌کنند و جوابی نمی‌دهند. سردار سپه سخن خود را تکرار می‌کند و جواب می‌خواهد. میرزا حسن خان مشیرالدوله می‌گوید: این کار محذور قانونی دارد و باید اطراف آن مطالعه کرد. سردار سپه می‌گوید: بسیار خب! مطالعه کنید و در جلسه دیگر جواب بدهید.» در جلسه بعد مشاوران باز هم به او جواب منفی می‌دهند، اما دکتر مصدق به رضاخان پیشنهاد می‌دهد که او می‌تواند فرماندهی کل قوا را مادام العمر در اختیار داشته باشد و به این ترتیب طرح فرماندهی کل قوای رضاخان، به مجلس برده می‌شود. (برای اطلاع بیشتر، رک: یحیی دولت‌آبادی، همان، ص ۲۳۸).

۳. ماده واحد مذکور چنین بود: «مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موقوف به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.» این ماده واحد در جلسه ۲۱۱ مجلس شورای ملی، دوره پنجم، برگزار شد. در این جلسه، مرحوم آیت‌الله سیدحسن مدرس نسبت به ماده واحد ارائه شده

تفویض سلطنت به پهلوی، در مجلس مؤسسان مطرح و در آن تصمیم‌گیری شود. رضاخان پس از اطلاع از مصوبه، بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام نمود که وظیفه اصلی خود را سربلندی اسلام می‌داند و در همین راستا، مصرف مشروبات الکلی پس از این ممنوع خواهد بود. او محمدعلی فروغی، از اعضای هیئت هشت نفره، استاد لژ فراماسونری و انگلوفیل معروف را، به نخست‌وزیری برگزید. مدتی بعد، با تشکیل مجلس مؤسسان، رضاخان که تا چندی قبل در پی ایجاد جمهوری در ایران بود، خود را شاه ایران خواند و سوگند خورد که در راه تقویت اسلام و استقلال میهن بکوشد.^۱

اعتراض کرد و ضمن ترک مجلس، آن را خلاف قانون اساسی خواند و گفت: «صدهزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است.» (برای اطلاع بیشتر، رک: «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی»، دوره پنجم، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ص ۱۴۸۴).

۲. مدنی، جلال‌الدین، همان، ص ۱۱۴. همچنین، رک: پرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۶۸.

فصل چهارم

فرهنگ دینی در مسلخ

تقریباً هیچ مورخی در سیاست فرهنگیِ دوگانهٔ رضاخان، قبل و پس از رسیدن به قدرت، تردیدی ندارد. او نیز مانند سیدضیاء و شاید به تقلید از وی، ابتدا خود را مذهبی، علاقه‌مند و پایبند به اعتقادهای دینی معرفی می‌کرد. قزاق‌های تحت فرمان او، در دهه‌های محرم مراسم عزاداریِ مفصلی برگزار می‌کردند و رضاخان با حضور در جمع عزاداران، بر سر خود گاه می‌ریخت و بر پیشانی و لباسش گل می‌مالید.^۱ با این حال، این مسئله مانع از آن نبود که او با دستکاری در انتخابات مجلس، افرادی را به مجلس بفرستد که اصولاً میانه‌ای با مذهب و شعایر دینی نداشتند. یرواند آبراهامیان که برکشیدن رضاخان را بیشتر معلول شرایط خاص ایران و نه سیاست‌های منطقه‌ای انگلیس می‌داند، در کتاب *ایران بین دو انقلاب* می‌نویسد: «حزب تجدد که با کمک رضاخان در مجلس پنجم صاحب اکثریت شد، از اصلاح‌طلبان جوان تحصیل‌کردهٔ غرب که پیشتر، پشتیبان دموکرات‌ها بودند تشکیل

۱. مدنی، جلال‌الدین، همان، ص ۱۱۴.

می‌شد. البته، آن‌ها به دلایلی از عنوان دموکرات‌ها دوری جستند: یکم، تأثیرات محافظه‌کارانه مذهب در بین مردم، آنان را متقاعد کرده بود که اصلاحات را نه با توسل به توده‌ها، بلکه از طریق اتحاد با نخبگان قدرت، ترجیحاً با مرد قدرتمندی مانند رضاخان، ممکن سازند...»^۱

این مسئله، موضوعی در خور توجه برای درک سیاست‌هایی است که رضاشاه در پی اجرای آن بود. برخلاف گمان برخی از مورخان، رضاشاه سیاست فرهنگی خود را بر مبنای شرایط به وجود آمده، پس از به قدرت رسیدنش، تغییر نداد. او از همان ابتدا مشاورانی داشت که مذهب را مانعی برای توسعه کشور می‌دانستند و پس از رشد در چارت سیاسی کشور، از حزبی حمایت کرد که اصولاً در پی حذف مذهب و اعتقادات مذهبی از زندگی روزمره مردم و ارائه یک دین حداقلی بی‌خاصیت بود که ارتباطی با سیاست نداشته باشد.

این موضوع چندی پس از تاج‌گذاری رضاشاه علنی و سیاست استفاده از کاه و گل برای فریب مردم، از مشی فرهنگی رضاخان میرپنج کنار گذاشته شد! سیدجلال‌الدین مدنی در جلد نخست کتاب *تاریخ سیاسی معاصر ایران* می‌نویسد: «رضاخان هنگامی که پله‌های ترقی را می‌پیمود، خود را مسلمان متعصبی معرفی کرده بود؛ چون می‌دانست ریشه عمیق مذهبی در ایران است که مسیر خلاف آن موفقیت ندارد. بنابراین، تظاهرات مذهبی زیادی برای جلب مردم و روحانیون داشت. به زیارت عتبات می‌رفت، مدال مولای متقیان به گردن می‌آویخت، در دسته‌های عزاداری محرم شرکت می‌کرد و کاهگل به سر می‌ریخت و مجلس روضه‌خوانی تشکیل می‌داد. به همین جهت، وقتی او خود را حامی مذهب معرفی می‌کرد، کسی نمی‌توانست تردید کند... مردم و حتی بسیاری از روحانیون برجسته کشور که از عمال ظالم و ستمکار قاجار صدمه فراوان دیده بودند، به مردی که به شدت خود را متعصب در مذهب معرفی می‌کرد و علاقه‌مند به کار درست بود و قدرت زورمندان را در هم می‌شکست،

۱. آبراهامیان، پرواند، همان، ص ۱۵۱.

روی خوش نشان دادند؛ اما دیری نپایید که او ماهیت خودش را نشان داد.»^۱

● نخستین تکاپوها برای اجرای سیاست‌های جدید

هنوز چندماه بیشتر از آغاز سلطنت رضاشاه نگذشته بود که وی، هم‌زمان با آغاز انتخابات مجلس ششم، موضوع نظام اجباری (سربازی) را پیش کشید و با وجود مخالفت علما و مردم با نحوه اجرای آن، بر خواسته خود پافشاری کرد. این موضوع سبب تعطیلی بازار تهران و اعتصاب عمومی علیه رضاشاه شد. به همین دلیل، به دستور وی، تیمورتاش، وزیر دربار، به اتفاق نخست‌وزیر و ظهیرالاسلام راهی قم شدند و با آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، زعيم حوزه علمیه قم، دیدار کردند و وعده دادند که موضوع طبق نظر مردم و علما اصلاح خواهد شد. حتی رضاخان تلگرافی به قم فرستاد و تصریح کرد: «هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه‌مند به این مقصود بوده و هستیم که اجرای عقاید و نیات ما نسبت به سلسله علمای اعلام و ترویج شعائر مقدسه اسلامی، با هیچ مانعی مصادف نشود.»^۲

با این حال، اعتراض علیه شاه محدود به حوزه علمیه قم نبود. مهدی قلی هدایت در کتاب *خاطرات و خطرات* می‌نویسد: «[شاه] فرمودند: هرچه عقلت می‌رسد بکن. اندک اندک من احساس کردم، که مسئله با اقدامات تیمورتاش و مشورت داور و نصرت‌الدوله تمام نمی‌شود و به من هم مداخله نمی‌دهند. من از آن زمره نیستم که خودم را داخل کنم که ما سه‌تا را کجا می‌برند! از طرف دیگر، مسئولیتی هم نسبت به مسائل مملکت دارم. سرخود شرحی به قم نوشتم، نه از آن قبیل که ملل اجنبی (متمدن یا مترقی) چنین و چنان کرده‌اند، بلکه با اعتماد احکام اسلام، آیه را حجت قرار دادم ...»^۳ نوشته مهدی قلی هدایت نشان‌دهنده رویکرد دوگانه رضاشاه

۱. مدنی، جلال‌الدین، همان، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. هدایت (مخبر السلطنه)، مهدی قلی، همان، ص ۳۷۶.

است. او هنوز از اقتدار علمای دین بیم داشت. اعتراض گسترده علمای قم، اصفهان و شیراز به قانون مورد نظر رضاشاه و همراهی مردم با آنان، رضاشاه و کسانی را که او را مدیریت می‌کردند، برای اجرای نقشه اصلی محتاط‌تر کرد.

رضاشاه دریافته بود تا اقتدار علما وجود دارد و دین به عنوان پایه فرهنگی و اجتماعی ملت، الگوی اصلی اداره کشور شمرده می‌شود، او نخواهد توانست به منویات خود برسد. مهدی قلی هدایت در کتاب *خاطرات و خطرات* می‌نویسد: «از صحبت‌های من با شاه یکی این بود که دیانت هم در مملکت اساس اداری می‌خواهد. صحبت رفت روی آنکه شاخص که باشد، نتوانستم کسی را اسم ببرم، فقط نتیجه‌ای که گرفته شد تخصیص مدرسه سپهسالار بود به مدرسه معقول و منقول، آن هم مدیر لایقی پیدا نکرد. به قول حاجی علی اکبر دهدشتی، قحط الرجال آبلیمواست! اسلام مرامی است ابدی، لیکن در هر وقت اشخاصی لازم است که آن مرام را به قالبی متناسب بریزند و برگ و سازهای نالایق را دور بیفکنند.»^۱

● یک دین بی‌خاصیت

واقعیت آن بود که برخلاف نوشته مهدی قلی هدایت، اعتراض علما به قانون خدمت اجباری نظام، نه ارتباطی به مقتضیات زمان داشت و نه دخلی به اصل قضیه پیدا می‌کرد. رضاشاه در تبصره بند «ب» از قسمت سوم ماده ۱۶ قانون «خدمت نظام اجباری»، معافیت طلاب علوم دینی از خدمت اجباری را، منوط به امتحانی کرده بود که اعضای هیئت ممتحنه آن از سوی دولت تعیین می‌شدند و این، به معنای دخالت آشکار در کارکرد حوزه‌های علمیه بود؛ نهادی که طی تاریخ بیش از هزارساله‌اش، همواره استقلال خودش را حفظ کرده است.

در واقع، رضاشاه می‌خواست اختیار امور دینی کشور را در دست بگیرد و نیازمند ترویج دینی بی‌خاصیت بود که در برابر خواسته‌های او از خود نرمش نشان دهد.

این موضوعی است که بسیاری از مورخان از آن غفلت کرده‌اند. رضاشاه می‌خواست نهاد دین در ایران، مانند مصر، ترکیه یا انگلیس، توجیه‌کننده رفتارهای غیردینی و خودسرانه مسئولان باشد و شخص اول مملکت بتواند تغییرات و خواسته‌های خود از نهاد دینی را، بدون دردسر، مطالبه و دریافت کند.

با این حال، مقاومت هوشمندانه و آگاهانه علما در برابر این خواسته جاه‌طلبانه و سپس، اعتصاب‌های عمومی در کشور، رضاشاه را از رسیدن به این هدف ناامید کرد و باعث شد رویکرد وی از ایجاد یک دین بی‌خاصیت و آلت دست، به نفی دین و انگاره‌های آن از جامعه تغییر کند. این موضوعی است که به خوبی می‌توان آن را از فحوای کلام «مهدی قلی‌هدایت» و افرادی مانند او، که برنامه‌ریزهای رضاشاه و طراح الگوهای فرهنگی و سیاسی وی بودند، دریافت.

واکنش نسبتاً شدید علمایی چون آیات عظام، «عبدالکریم حائری» در قم، «نورالله فشارکی» و «سیدالعراقین» در اصفهان، «سیدنورالدین شیرازی» در شیراز و نیز دیگر علما در تبریز و مشهد، به قانون «خدمت اجباری نظام»، اعلام سیاست آشتی‌ناپذیری حوزه‌های علمیه با کانون‌های نامشروع قدرت سیاسی بود و رضاشاه را در رسیدن به طرح مورد نظرش ناکام گذاشت.

● تجددآمرانه با نفی معیارهای دینی و ملی

با شکست طرح دین حکومتی، رضاشاه سیاست ضددینی خود را از مسیری دیگر پی‌گرفت. او پس از تاج‌گذاری رسمی در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش، دست به تغییرات و اصلاحات ساختاری متعددی در کشور زد؛ ایجاد راه‌آهن، مدرسه‌های نوین، خیابان‌کشی شهرها و احداث جاده‌ها، از جمله کارهایی بود که رضاشاه انجام داد. با این حال، در کنار این امور، موضوع تغییرات فرهنگی نیز در دستور کار او قرار داشت. رضاشاه، طی دو سال بعد، به تدریج ارتش و نیروهای نظامی را توسعه داد و بسیاری از رجال ذی‌نفوذ را از دور خارج کرد. او در پایان سال ۱۳۰۶ ش، حدود دو سال پس

از رسیدن به قدرت، توانسته بود اقتدارش را در بسیاری از زمینه‌ها دیکته کند. آیا موضوعی مانند کشف حجاب هم در دستور کار رضاشاه قرار داشت؟ به نظر می‌رسد این‌گونه باشد. «مهدی قلی هدایت» در خاطراتش می‌نویسد: «تیمورتاش گفت خوب است مجالس محدود داشته باشیم. مذاکراتی خصوصی در میان بیاوریم. تابستان بود، قرار شد در فرمانیه، ملک نصرت‌الدوله ملاقات‌هایی بشود، چند نوبت حاضر شدیم. امر مهمی مذکور نشد. تیمورتاش است، نصرت‌الدوله، حبیب‌الله خان شیبانی و من. شبی صحبت رفت روی کشف حجاب. حبیب‌الله خان از محسنات کشف گفت...»^۱ باید توجه داشت که این ملاقات‌ها مربوط به اواسط سال ۱۳۰۷ش است. بنابراین، می‌توان گفت که مسئله کشف حجاب، یکی از موضوعات مورد توجه دربار و همچنین درباریان بوده است. اظهارات تیمورتاش که در آن زمان وزیر دربار مقتدر رضاشاه بود، نشان می‌دهد که این مسائل در دربار نیز طرح و بحث می‌شده است. هم‌زمان با این رویکردها، پیگیری ایجاد مدارس نوین برای دختران، راه جدیدی برای ایجاد فضای لازم جهت تغییرات مدنظر شاه بود؛ تغییراتی که رضاشاه آن را از اواسط سال ۱۳۰۶ خورشیدی، با ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر، در شهر قم آغاز کرده بود.

● واقعه نوروز ۱۳۰۷ش، در قم

گفتیم که پس از شکست شاه در مطیع ساختن نهادهای دینی کشور، سیاست فرهنگی او بر حذف حداکثری دین از شئون اجتماعی متمرکز شد و رضاشاه در اقدامی تأمل برانگیز، فرمان ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر را در شهر قم صادر کرد. این اقدام بی‌پاسخ نماند و مرحوم آیت‌الله محمدتقی بافقی، از زعمای حوزه علمیه قم، طی سخنانی به مخالفت صریح با آن پرداخت و امر به معروف و نهی از منکر را از ضرورت‌های دین مبین اسلام و مذهب حقه شیعه خواند. مرحوم بافقی به این

۱. هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه)، همان، ص ۳۷۹.

اقدام اکتفا نکرد و طی سخنرانی کوبنده‌ای، رضاشاه را با فراغنه مقایسه کرد و با ارسال نامه به وی، از رضاشاه خواست دست از دشمنی با دین بردارد.^۱ رضاشاه پاسخی به نامه‌های مرحوم بافقی نداد؛ اما چندماه بعد، هم‌زمان با عید نوروز، اتفاقی روی داد که می‌توان آن را سرآغاز اقدام‌های خشونت‌بار شاه علیه دین و مراجع دینی، قلمداد کرد.

یکی از همسران رضاخان به نام عصمت دولتشاهی، همراه با تعدادی از زنان دربار، تصمیم گرفتند لحظات تحویل سال ۱۳۰۷ ش را در حرم حضرت معصومه علیها السلام بگذرانند. آن‌ها طبق رسم آن دوران، روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ ش، وارد قم شدند و پس از ورود به حرم حضرت معصومه علیها السلام، در غرفه بالای ایوان آیین، بدون حجاب کامل اسلامی، مستقر شدند. این مسئله سبب اعتراض عمومی شد؛ اما زنان درباری اعتنایی به اعتراض مردم نکردند. در همین بین، یک روحانی به نام «سیدناظم» و تعدادی از مردم، نزد مرحوم آیت‌الله محمدتقی بافقی رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. آن مرحوم، بلافاصله برای زنان درباری پیغام فرستاد و خواستار رعایت شعائر اسلامی شد. اما آن‌ها باز هم به این تذکرات واقعی ننهاده‌اند. به همین دلیل، مرحوم بافقی، شخصاً به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام رفت و از آن‌ها خواست حرم را ترک کنند. برخی برآنند که وی زنان درباری را در اتفاقی حبس کرد و برخی معتقدند، زنان از حرم خارج شدند و به خانه نایب‌التولیه حرم رفتند و از آنجا، رضاشاه را در جریان امر قرار دادند. بر اساس اسناد و مدارک موجود، به نظر می‌رسد روایت دوم بیشتر قرین به صحت باشد.^۲ رضاشاه با اطلاع از این موضوع، بی‌درنگ با وزیر دربار و یک یگان زرهی، راهی قم شد. او پس از ورود به حرم مطهر، به سمت آیت‌الله بافقی رفت و او را مورد ضرب و شتم شدید قرار داد و به باد ناسزا و دشنام گرفت. سپس دستور داد آن مرحوم را به

۱. واحد، سینا (احمد پازوکی)، همان، ص ۳۶.

۲. عصمت‌الملوک دولتشاهی در مصاحبه‌ای اذعان دارد که در جریان اعتراض مرحوم بافقی، او و همراهانش به منزل نایب‌التولیه رفته‌اند (برای اطلاع بیشتر، رک: مصاحبه منتشر نشده با عصمت‌الملوک دولتشاهی درباره کشف حجاب، روزنامه جام جم، دوشنبه ۲۱ دی ۱۳۹۴).

شهرری تبعید کنند. واکنش رضاشاه به قدری شدید بود که کسی جرئت نداشت در برابر آن واکنش نشان دهد.

سه ماه بعد، در خرداد ۱۳۰۷ ش، امان‌الله خان، پادشاه افغانستان، به ایران آمد. مهدی‌قلی هدایت در *خاطرات و خطرات* می‌نویسد: «پادشاه افغان، امان‌الله خان، به تقلید کمال پاشا، دست به تجدد اروپایی زده‌است، آن هم آنچه به سلیقه اراذل و دوره‌گردان بولوار پسندیده است و به مراحل دور از اموری که مانع تعالی قوم است. برای خودنمایی که کلاه خود را عوض کرده‌است، در اروپا چرخ زده، حالا از راه ایران به وطن خود مراجعت می‌کند. هر جا کتابچه‌ای، شامل نقشی چند، از دو سه امارت کوتاه و بلند به این و آن می‌دهد: «این منم طاووس علیین شده» ۱۹ خرداد ۱۳۰۷ وارد ایران شد. ملکه و بعضی رجال همراه او است، پذیرایی شایان از او شد. چون هنوز در ایران مرسوم نیست که زنان در مجلس مردان جلوه کنند، ملکه در مجالس رسمی حاضر نمی‌شود. در صاحب‌قزاقیه که محل سکنای ایشان معین شده بود، به نام او دعوتی شد. رجال مملکت مدعو بودند. در موقع آتش‌بازی من و شیرمحمد خان، رئیس مجلس افغان (جرگه)، تنها بودیم. از اوضاع خودشان اظهار دلتنگی کرد و از عاقبت کار امان‌الله خان نگران بود و به سرنوشت حبیب‌الله خان مثل زد.»^۱

● قانون متحدالشکل شدن لباس مردان

تظاهرات ضد دینی افرادی مانند «امان‌الله خان»، در تصمیم‌گیری رضاشاه بی‌تأثیر نبود. به همین دلیل، موضوع لباس متحدالشکل از سوی رضاشاه به مجلس اعلام و قانون آن در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۰۷ ش، با قید دو فوریت، به تصویب رسید. در ماده نخست این قانون آمده بود: «کلیه اتباع ذکور ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوص نیستند، در داخله مملکت، مکلف هستند که ملبوس به لباس متحدالشکل بشوند و کلیه مستخدمین دولت اعم از قضایی و اداری مکلف هستند در موقع اشتغال

۱. هدایت، مهدی‌قلی (مخبر السلطنه)، همان، ص ۳۷۹.

به کار دولتی، به لباس مخصوص قضایی یا اداری ملبّس شوند و در غیر آن موقع، باید به لباس متحدالشکل ملبّس گردند.» مدتی بعد، در ۸ بهمن ۱۳۰۷ ش، نظامنامه قانون مذکور نیز به تصویب هیئت دولت رسید و توسط حسین سمیعی، وزیر داخله وقت، ابلاغ شد. این نظامنامه ۲۰ ماده داشت و در آن برای متخلفان مجازات‌های نقدی و حبس پیش‌بینی شده بود. تصویب قانون مذکور در دوره هفتم مجلس شورای ملی اتفاق افتاد. تعدادی از نمایندگان، که در اقلیت قرار داشتند، به عنوان مخالف سخنرانی کردند. سید یعقوب انوار، نماینده یزد، طی سخنانی، ضمن اعتراض به اکثریت مجلس به دلیل عدم اجازه اظهار نظر به چند نفر مخالف، گفت: «بگذارید آقا جان خود مردم بر روی میل و رضا و رغبت [تغییر لباس] بکنند؛ عوض اینکه این بارها را [برای] مردم درست کنیم یک فشار دیگری برای مردم درست کنیم؛ بگذارید مردم بالطبع به میل و آزادی خودشان و به اختیار خودشان [این کار] را بکنند؛ وقتی که مردم آزاد بودند، قهراً بیشتر متوجه می‌شوند تا اینکه ما بیاایم بگوییم رفتیم در مجلس شورای ملی و این قانون را برای شما گذراندیم. آخر فکر کنید این هیچ ترقی و تعالی و چیزی نیست...»^۱

با این حال، اعتراض نمایندگان اقلیت نیز بیشتر روی دو فوریت لایحه متمرکز بود، نه اصل ماجرا. اصرار بر تغییر لباس، دست‌کم از یک سال قبل، در ادارات دولتی و مدارس آغاز شده بود. حتی سندی از ۱۱ اسفند ۱۳۰۳ ش در دست است که نشان می‌دهد استفاده از کلاه پهلوی، مدت‌ها قبل از بخشنامه دولتی سال ۱۳۰۶ و قانون سال ۱۳۰۷ ش، رایج شده است. در این سند، که ظاهراً نامه یکی از مأموران دولتی به فرماندهی نظامی تهران و حومه است، آمده: «مقام منیع حکومت جلیله نظامی ایالت طهران، دامت شوکته العالی / بانهایت احترام به عرض می‌رساند، در اثر استعمال عده‌ای از اهالی شهر طهران (کلاه پهلوی) در ۱۰ برج جاری، میرسید حسین نام، پسر سیدکمال‌الدین، در خیابان نسبت به یک نفر که دارای کلاه پهلوی بوده، فحاشی

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم تقنینیه، ص ۱۸۳.

نموده و کلاه را گرفته، پاره نموده - تا اینکه سلطان محمدعلیخان، رئیس کمیساریای ناحیه ۲، میرسیدحسین مرتکب را به اداره نظمیه برده و نسبت به مشارالیه هم دشتی نموده - و به طوری که یکی دو نفر از قبل حاجی نبی قناد نزد این جانب آمده، اظهار نمودند که اتحادیه تجار مذاکراتی در این خصوص نموده‌اند و در صدد بعضی اقدامات هستند - و نیز اشخاصی که استعمال نموده‌اند، اظهار می‌دارند ما با کمال میل با افتخار نام پهلوی این کلاه را استعمال نموده‌ایم - این‌گونه اشخاص چه حق اعتراضی دارند - راپورتاً عرض شد که هر نوع امر فرمایند، اطاعت شود.^۱

این سند مهم، نمایانگر چند نکته کلیدی است. نخست اینکه، این گزارش (راپورت)، مربوط به دوران رئیس‌الوزاری رضاخان و ۹ ماه پیش از ماده واحد انقراض قاجاریه است. بنابراین، نشان می‌دهد که موضوع لباس متحدالشکل غربی و استفاده از کلاه ارتش فرانسه - که به کلاه پهلوی شهرت یافته بود - پیش از به سلطنت رسیدن رضاخان و توسط طرفداران وی، در تهران تبلیغ می‌شده و به «کلاه پهلوی» شهرت داشته است. نکته دوم اینکه، واکنش مردم به موضوع کلاه پهلوی، واکنشی عتاب‌آمیز و درخور تأمل است. واکنش نشان دادن نسبت به افرادی که کلاه پهلوی بر سر داشتند و پاره کردن کلاه، نشان می‌دهد که سیاست‌های فرهنگی رضاخان از ابتدای امر با مخالفت‌های مردمی روبه‌رو بوده است. او و اطرافیانش به خوبی دریافته بودند که با وجود ژست‌های روشنفکری و لیبرال‌مآبانه، نمی‌توانند مردم را با دیدگاه‌های ضددینی خود همراه سازند.

متحدالشکل کردن لباس، ابتدا در ادارات و دوائر دولتی و سپس در همه جای کشور اجباری شد. هم‌زمان با این رویکرد، شعارهای میهن‌پرستانه، برای تبلیغ الگویی غیرمیهنی، مورد استفاده قرار گرفت. رضاشاه شیوه جدیدی را با کمک مشاورانش مورد استفاده قرار داد و آن شیوه، سوءاستفاده از تاریخ ایران باستان برای مقابله با فرهنگ اسلامی مردم بود.

۱. واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، با مقدمه دکتر رضا شعبانی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۲۸.

در واقع، هم‌زمان با تغییر ظاهر مردم، تغییر در تفکر نیز پیگیری می‌شد. مدتی بعد، رضاشاه توانست با استفاده از جوّ رعب و وحشت، بر محدودیت مدارس دینی بیفزاید. آنچه در ماجرای قانون خدمت اجباری نظام، به واسطه احتیاط و وحشت رژیم از واکنش عمومی، غیرممکن شده بود، حالا در قانون لباس متحدالشکل خودنمایی می‌کرد. افزون بر این، رضاشاه دستور داد خرید و فروش مشروبات الکلی در جامعه رسمیت پیدا کند و این امر را حتی در قم و مشهد نیز اجرا کنند. مهدی‌قلی هدایت در *خاطرات و خطرات* می‌نویسد: «در ریاست مالیه، نصرت‌الدوله رسومات را در قم دایر کرد. نوشتن در قم، اقل رسمیت به خرید و فروش مشروبات ندهید، اثری نکرد. کأنه در اشاعه مشروبات، عمدی است.»^۱

موسی فقیه حقانی، مورخ معاصر، می‌نویسد: «اولین اقدام شاه در غربی کردن ظاهر ایرانیان، از این برداشت ساده لوحانه ناشی می‌شد که اگر ایرانیان اختلافات ظاهری خود را با اروپاییان از بین ببرند، راه ترقی و پیشرفت آن‌ها هموار خواهد شد! در دیدگاه رضاشاه، تفاوتی از لحاظ روح، جسم و استعداد با خارجی‌ها وجود نداشت، جز همین کلاه! بنابراین، تغییر پوشش مردان که ابتدا از تعویض کلاه آغاز شد، سرلوحه کار حکومت قرار گرفت.»^۲ هرچند این جملات اندکی مبالغه‌آمیزند، واقعیت آن است که سطح معلومات رضاشاه باعث می‌شد تا او از معنای تجدد و پیشرفت، تنها ظاهر آن را درک کند.

● بهائیت در خدمت سیاست‌های فرهنگی پهلوی

بسیاری از تغییراتی که رضاشاه در پی اجرای آن بود، با بنیان‌های اعتقادی مردم در تقابل کامل قرار داشت. مفهوم تجدد در منظر او، دورریختن عقاید و باورهای دینی و برگزیدن مشی و اسلوبی بود که غربی‌ها برپایه مادیگری، بنیان نهاده بودند.

۱. هدایت، مهدی‌قلی (مخبر السلطنه)، همان، ص ۳۸۳.

۲. فقیه حقانی، موسی، «سیاست‌های فرهنگی رضاخان و کشف حجاب»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، ص ۵۴.

بدیهی بود که قاطبهٔ مردم در برابر این تغییرات، که در حقیقت به معنای نابودکردن عقبه فرهنگی و دینی آن‌ها بود، مقاومت می‌کردند. تنها بودن رژیم در اجرای این تغییرات، لزوم پیوستن افرادی به برنامه فرهنگی رضاشاه را می‌طلبید که بتوانند موضوع شکستن حرمت‌های دینی را به سادگی بپذیرند و آن را اجرا کنند.

در این میان، دو دسته افراد بودند که به این مسئله کمک کردند. دستهٔ نخست، منوّرالفکرهایی بودند که اصولاً آموزه‌های دینی را قبول نداشتند و تصورشان از دین بسیار سکولارمآبانه بود و دستهٔ دوم، پیروان برخی اقلیت‌های غیرمسلمان که کمک شایانی به برنامه‌های ضدّ دینی رضاشاه کردند. در میان دستهٔ اخیر، بهائیان نقش محوری و اصلی را برعهده داشتند.

بهائیت، فرقه‌ای بود که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه به وجود آمد. در میان اعضای این فرقه که پیروان سابق «علی محمد باب» محسوب می‌شدند و به قولی، «بابی» بودند، فردی به نام «حسینعلی نوری» که خود را «بهاءالله» نامیده بود، ادعای نبوت کرد و مدعی شد دین جدیدی را پایه‌گذاری کرده است. سران بهائی با کشورهای استعماری، مانند روسیه تزاری و انگلیس، ارتباط تنگاتنگی داشتند؛ حتی پس از بازداشت حسینعلی نوری، روس‌ها مدعی تابعیت روسی او شدند و او را تحت‌الحفظ تا مرزهای عثمانی مشایعت کردند.

با فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری، بهائیان در سیاست خود چرخشی آشکار به سمت انگلیس نشان دادند. این چرخش سبب شد پیروان این فرقه، در داخل کشور، به فعالیت‌های مختلفی در راستای سیاست‌های مورد حمایت دولت انگلیس دست بزنند. آن‌ها از نخستین روزهای شکل‌گرفتن رژیم پهلوی، حامی و همکاران بودند. از بهائانی که در دورهٔ رضاشاه مناصب حکومتی در اختیار داشتند، می‌توان به اسدالله صنیعی، آجودان مخصوص محمدرضایپهلوی که بعدها به وزارت جنگ رسید و عین‌الملک هویدا (پدر امیرعباس هویدا) مقام عالی‌رتبهٔ وزارت خارجه و سفیر ایران در شامات و حجاز، اشاره کرد.

با این حال، کارکرد مهم بهائیان در دوران رضاشاه، فعالیت در راستای اهداف ضد دینی و سیاست‌های فرهنگی وی بود. اجرای این برنامه از سوی بهائیان چندان عجیب و دور از ذهن نبود. آن‌ها از مدت‌ها قبل به چنین فعالیت‌هایی در داخل کشور مبادرت ورزیده بودند. از جمله این بهائیان می‌توان به «فرخ‌دین پارسا» و همسرش، «فخر آفاق» اشاره کرد که از سال‌های پایانی دهه ۱۲۸۰ ش، فعالیت‌های خود را در ایران آغاز کرده بودند. این دو، در اواخر دهه ۱۲۹۰ ش و مقارن با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش که مقدمه‌ای برای به قدرت رسیدن رضاخان بود، به مشهد رفتند. فرخ‌دین پارسا، از نویسندگان روزنامه «رعد»، با مدیریت سیدضیاءالدین طباطبایی بود و فخرآفاق، همسرش، در دبستان «فروغ» مشهد به فعالیت پرداخت و مدتی بعد، نشریه‌ای برای زنان منتشر کرد که به بهانه ترویج بهداشت، موضوع تغییر دیدگاه‌های فرهنگی و دینی زنان مسلمان را دنبال می‌کرد.^۱ لاله یاراحمدی در مقاله «فرخ‌رو پارسا؛ مهره بهائیان در عرصه تعلیم و تربیت» می‌نویسد: «فرخ‌دین پارسا، پدر فرخ‌رو پارسا [وزیر آموزش و پرورش دولت هویدا] سازمان‌دهنده انجمن‌های زنانه بود که با نقاب دفاع از حقوق زنان، وارد عرصه اسلام‌زدایی از جامعه شده بود. وی که این جمعیت‌ها را قبل از توطئه کشف حجاب توسط رضاخان، ایجاد می‌کرد، خواسته مهم آنان را همین امر، یعنی کشف حجاب اعلام می‌نمود. از دیگر انجمن‌هایی که همسرش، فخرآفاق، ریاست آن را برعهده داشت، می‌توان از «انجمن نسوان وطنخواه» نیز یاد کرد. بعدها فخرآفاق روز کشف حجاب را، روز رسیدن به آرزوهای خود معرفی کرد.»^۲

بهائیان با استفاده از موقعیتی که در دوران رژیم پهلوی به دست آورده بودند، به مقامات بالای حکومتی دست یافتند. فرخ‌رو پارسا، دختر فرخ‌دین و فخرآفاق، به وزارت آموزش و پرورش در کابینه هویدا رسید. در دستگاه‌های اجرایی و امنیتی رژیم

۱. برای اطلاع بیشتر از جریان‌شناسی فرقه بهائیت، رک: جواد نوییان رودسری، تارهای عنکبوت، مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، ۱۳۹۴.

۲. یاراحمدی، لاله، سعید سجادی و پارسا فرخ‌رو، «مهره بهائیان در عرصه تعلیم و تربیت»، انتهای تاریکی، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست (نیمه پنهان)، کیهان، ۱۳۸۴، ص ۸۶.

پهلوی در دوران محمد رضا پهلوی، صدها نفر از بهائیان، پست‌های کلیدی و حساس را برعهده داشتند.

● برباد رفتن آرمان‌های مشروطیت

با آغاز دوران دیکتاتوری، رضاشاه ارتش و نظام بوروکراسی کشور را در اختیار گرفت. یرواند آبراهامیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب* می‌نویسد: «مجلس دیگر نه یک نهاد مفید و مؤثر، بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به‌صورت لباس آراسته‌ای درآمدی بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند. یکی از وزاری رضاشاه پس از چند سال اظهار می‌کند که «از آنجا که شاه اصرار داشت تا همه کارهای اجرایی باید توسط قوه مقننه تصویب شود، مجلس به مکانی برای انجام تشریفات تبدیل شده بود. نمایندگان وظایف خود را چنان به‌درستی انجام می‌دادند که شاه به تشکیل مجلس سنای فراموش شده و یا اصلاح قانون اساسی نیازی پیدا نکرد ... رضاشاه روش جدیدی معمول کرد که براساس آن، ابتدا نخست‌وزیر و همه وزرای دیگر را انتخاب می‌کرد و سپس برای اخذ رأی اعتماد که اقدامی لازم ولی بی‌اهمیت بود، آنان را به مجلس می‌فرستاد. همه مجریان و دست‌اندرکاران این دوره، از مجلس رأی اعتماد گرفتند و همه آن‌ها، تا زمانی که نه اعتماد مجلس، بلکه اعتماد شاه را از دست نداده بودند، بر سرکار باقی ماندند.»^۱

● رضاشاه و سیاست محدود کردن حوزه‌های علمیه

با آغاز اجرای سیاست‌های جدید، حوزه‌های علمیه و مراکز دینی کشور با محدودیت‌های شدیدی روبه‌رو شدند. رضاشاه، پس از ضرب و شتم مرحوم آیت‌الله بافقی، توانسته بود با ایجاد محیط رعب و وحشت، مانع هرگونه اعتراضی شود. تحلیل زعمای حوزه این بود که باید در این شرایط با دیکتاتور مدارا کرد. مراجع تقلید، مانند

۱. آبراهامیان، یرواند، همان، ص ۱۷۲.

آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله نائینی بارها کوشیدند با ارسال نامه به رضاشاه، او را از مسیری که درپیش گرفته بود بازدارند، اما فایده‌ای نداشت. در داخل کشور، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری می‌کوشید با بهانه ندادن به دست شاه، از حوزه علمیه قم محافظت کند.

واقعیت آن بود که اختناق حاکم بر کشور، مانع هر اقدام صریح و جدی می‌شد. مرحوم آیت‌الله حائری پس از آشکارشدن سیاست‌های ضددینی رژیم، در تلگرافی به رضاشاه نوشت:

«اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری علیه‌السلام است، موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته ... حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید.»

در پی این تلگراف، فروغی، به اشاره رضاشاه، نامه‌ای سراسر تهدید برای «آیت‌الله حائری» فرستاد. «داوود فیرحی» در کتاب *فقه و سیاست در ایران معاصر* می‌نویسد: «به دنبال تلگراف فروغی، خود رضاشاه نیز به قم و منزل آیت‌الله حائری رفت و بدون هیچ سلام و تعارفی، به ایشان گفت: «رفتارتان را عوض کنید، وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم. کشور مجاور ما [ترکیه] کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است. ما نیز باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود.» رضاشاه بعد از این سخن و تهدید، بدون اینکه منتظر پاسخ بماند، غضبناک، به سرعت خارج شد. وی سپس تعدادی از روحانیون را به جرم تحریک آیت‌الله حائری تبعید کرد.»^۱

رضاشاه تصمیم گرفته بود مراکز دینی کشور را به شدت محدود کند. رفتار او با موقوفات، به عنوان منابع مالی اصلی در عرصه نشر اعتقادات دینی نیز بیانگر همین واقعیت است. او پس از سال‌ها ضبط و بهره‌برداری نامشروع از املاک وقفی، سرانجام در اوایل سال ۱۳۲۰، با تصویب قانون فروش موقوفه‌ها، عملاً به کارکرد این نهاد دینی خاتمه داد و در پی دستور او، بسیاری از موقوفات قدیمی و پردرآمد کشور، به تصرف

۱. فیرحی، داود، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، نشر نی، تهران: ۱۳۹۰، ص ۲۵۶.

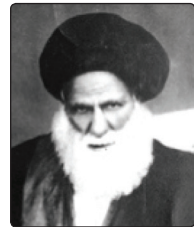
وابستگان دربار و در رأس آن‌ها، خود رضاشاه، درآمد. هرچند این قانون پس از تبعید وی به جزیره موریس، لغو شد، اما طی هشت ماه اجرا شدن آن، آسیبی جدی به ساختار موقوفه‌ها در کشور وارد آمد.^۱

رضاشاه برای اعمال محدودیت بیشتر بر روحانیت، با تأسیس ادارات ثبت و فرنگی کردن محاکم دادگستری، روحانیون را از رسیدگی به دعاوی مردم منع نمود. اتخاذ این سیاست‌ها بود که سرانجام کاسه صبر مردم را لبریز کرد و سبب شکل‌گیری قیام خونین مسجد گوهرشاد شد.

۱. نوائیان رودسری، جواد، «تاراج موقوفات در عصر پهلوی»، ویژه‌نامه وقف، سرمایه فراموش شده، دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، بهمن ۱۳۹۰، ص ۳۶.

پیوست شماره یک

برخی
شخصیت های
مؤثر در واقع
کوهرشاد



آیت‌الله سید حسین طباطبائی قمی

آیت‌الله سید حسین طباطبائی قمی، روز ۲۸ رجب ۱۲۸۲ ه. ق (۱۲۴۴ خورشیدی)، در شهر مقدس قم دیده به جهان گشود. خاندان او از عالمان دین بودند که نسبشان با ۲۸ واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسید. آیت‌الله قمی تحصیلات ابتدایی خود را در قم آغاز کرد و سپس برای تکمیل تحصیلات، راهی حوزه علمیه تهران شد و تا ۲۲ سالگی دوره سطح را در این حوزه گذراند.

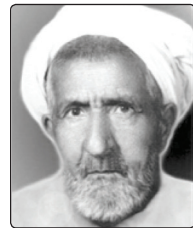
او سپس عازم سفر حج شد و در بازگشت، برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف و سپس سامرا رفت و از محضر درس آیت‌الله العظمی میرزا محمدحسن شیرازی، میرزای بزرگ، کسب فیض کرد و پس از دو سال اقامت در آن دیار، به تهران بازگشت. او در حوزه علمیه تهران از محضر درس علمایی چون آقا علی مدرّس، میرزا ابوالحسن جلوه، میرزا علی اکبر حکمی، میرزا هاشم رشتی، شیخ علی نوری، میرزا ابوالحسن کرمانشاهی، میرزا محمود قمی، شیخ عبدالمحسن مدرس ریاضی، شیخ فضل‌الله

نوری و میرزا محمد حسن آشتیانی بهره برد و پس از پنج سال تحصیل، دوباره تهران را به مقصد عتبات ترک کرد.

آیت الله سید حسین طباطبایی قمی در نجف اشرف نیز در درس علمای بنامی چون میرزا حبیب الله رشتی، حاج آقا رضا همدانی، آخوند ملا علی نهاوندی، آخوند محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه)، سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) و دیگر بزرگان شرکت کرد. مدتی بعد راهی سامرا شد و از درس مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، میرزای دوم، بهره برد.

میرزای دوم که آیت الله قمی را مردی فاضل می دانست، در پی تقاضای مردم مشهد برای فرستادن مجتهدی باتقوا به این شهر برای رونق حوزه علمیه و رسیدگی به مسائل شرعی مردم، او را به مشهد فرستاد. آیت الله قمی پس از ورود به مشهد، با برپایی نماز جماعت، مجالس درس و بحث و رسیدگی به مشکلات شرعی مردم، خیلی زود به مرجع مورد قبول مردم مشهد تبدیل شد و در سال ۱۳۱۱ ش، رساله عملیه ایشان منتشر گردید.

مرحوم قمی پس از اعلام سیاست جدید رژیم پهلوی در تغییر لباس و تبدیل کلاه و شنیدن زمره‌هایی مبنی بر اجباری شدن قریب الوقوع کشف حجاب، نسبت به رویکردهای فرهنگی رضاخان اعتراض کرد و پس از مسافرت به تهران، در باغ سراج الملک محصور گردید. پس از وقوع واقعه مسجد گوهرشاد، رژیم پهلوی آیت الله قمی را به عتبات تبعید کرد. ایشان ۱۱ سال در کربلا ماند و پس از درگذشت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، به دعوت زعمای حوزه علمیه نجف، به این شهر رفت، اما چند ماه بعد در چهارم ربیع الاول سال ۱۳۶۶ ه. ق (ش ۱۳۲۵ ش) دارفانی را وداع گفت و در حرم مطهر امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به خاک سپرده شد.



شج بھلول کھادی

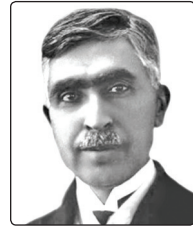
شیخ محمد تقی بھلول گنابادی در سال ۱۲۷۹ ش (۸ جمادی الثانی ۱۳۲۰ ق) در روستای «بیلند» گناباد دیده به جهان گشود. پدرش شیخ نظام الدین، عالمی پارسا و مورد وثوق اهالی گناباد بود. ظاهراً اجداد شیخ بھلول از شبه جزیره عربستان به منطقه گناباد کوچ کرده بودند.

شیخ بھلول، مقدمات را چنان که مرسوم بود، ابتدا در مکتب خانه و سپس نزد پدر فاضل خود فرا گرفت. او در هشت سالگی حافظ کل قرآن بود. به باور برخی، وی برای تکمیل درس به نجف اشرف رفت و از محضر آیت الله ابوالحسن اصفهانی بهره برد. شیخ بھلول در ۲۷ سالگی راهی مشهد شد و در درس مرحوم آیت الله سید حسین طباطبایی قمی شرکت کرد. نخستین حرکت سیاسی و مبارزاتی او، اعتراض به حضور امان الله خان، پادشاه افغانستان و همسر بی حجابش در سبزوار بود. این اعتراض سبب شد تحت تعقیب عوامل رژیم پهلوی قرار بگیرد و ناچار راهی قم شود و از آنجا

مدتی به عتبات برود.

شیخ بهلول، پس از غائلهٔ تغییر کلاه پهلوی به کلاه شاپو، در سخنرانی‌های خود از سیاست فرهنگی رضاخان انتقاد کرد. او در تیر ۱۳۱۴ش، در پی ماجراهایی که به قیام مسجد گوهرشاد انجامید، سخنرانی‌های فراوانی در حرم مطهر رضوی و مسجد گوهرشاد انجام داد که زمینه‌ساز قیام غرورآفرین مردم مشهد گردید. شیخ بهلول، پس از واقعهٔ گوهرشاد، مخفیانه و با پای پیاده راهی افغانستان شد، اما مأموران امنیتی افغان او را بازداشت کردند. شیخ بهلول ۲۵ سال از عمر خود را در تبعید و زندان‌های افغانستان گذراند. او در زمان تبعید، به تدریس و کارهای عام‌المنفعه می‌پرداخت و حضورش در هر منطقه مایهٔ خیر و برکت و خوش حالی اهالی بود. او پس از تحمل سه دهه رنج اسارت، آزاد شد و به دمشق و از آنجا به مصر رفت.

مدتی در دانشگاه الازهر به تدریس و تحقیق پرداخت. چند سال بعد از طریق عراق وارد ایران شد، اما مأموران رژیم او را بازداشت کردند. با این حال، بازداشت او زیاد به طول نینجامید. شیخ بهلول پس از بازگشت به ایران، مجالس وعظ خود را ادامه داد. با پیروزی انقلاب اسلامی به حمایت از آن پرداخت و با آغاز جنگ تحمیلی، برای تبلیغ به جبهه‌ها سفر کرد. او سرانجام در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۸۴ش، در ۱۰۵ سالگی، دارفانی را وداع گفت.



محمدولی اسدی

محمدولی اسدی، فرزند میرزاعلی اکبر بیرجندی (اسدی)، در سال ۱۲۵۷ش، در بیرجند به دنیا آمد. وی پس از تحصیل در مدرسه معصومیه بیرجند و استفاده از محضر حاج شیخ محمدباقر مجتهد، در سال ۱۳۲۱ق، همراه با محمدابراهیم علم و محمداسماعیل شوکت الملک، راهی تهران شد.

پس از فوت شوکت الملک، در سال ۱۳۲۲ق، لقب وی به برادرش محمدابراهیم رسید و با فرمان حکومت، به قاین بازگشت. در همین دوره، محمدولی اسدی نیز مدیر دیوان حکومتی، مستوفی ولایت قاینات و ملقب به مصباح دیوان شد. محمدابراهیم شوکت الملک، اسدی را به پیشکاری و اداره املاک خود منصوب کرد و در دوره چهارم مجلس شورای ملی، وی را به عنوان نماینده مردم بیرجند، به تهران فرستاد.

اسدی در تهران لقب «مصباح السلطنه» گرفت و همراه با تیمورتاش، در برابر سلسله قاجار به فعالیت پرداخت. اسدی در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی

دوباره نماینده شد. او در سال ۱۳۰۵ ش، با مساعدت تیمورتاش، از طرف رضاشاه، به سمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید و تا سال ۱۳۱۴ در این سمت باقی بود. محمدولی اسدی طی مدت خدمت خود، به توسعه شهر مشهد پرداخت. ایجاد خیابان کوهسنگی از جمله اقدام‌های اوست.

در سال ۱۳۱۴، فرمان تغییر کلاه پهلوی به کلاه‌شاپو به عنوان مقدمه‌ای برای کشف حجاب اجباری، توسط رضاشاه صادر شد. مردم خراسان در برابر این فرمان مقاومت نشان دادند و در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند. با سخنرانی‌های شیخ بهلول، غوغایی در مسجد در گرفت که منجر به گلوله‌باران و به شهادت رسیدن عده بسیاری گردید. گزارش واقعه به تهران فرستاده و اسدی مقصر شناخته شد.

برای رسیدگی به وضعیت و محاکمه و مجازات اسدی، هیئتی از تهران به مشهد رفت. رئیس هیئت، سرتیپ عباس البرز و بازجو سرهنگ آقاخان خلعتبری بود. پس از تشکیل دادگاه، اسدی به اعدام محکوم گردید و نتیجه دادرسی به تهران فرستاده شد. دادگاه تجدید نظر هم به ریاست فضل‌الله زاهدی تشکیل و حکم اعدام تأیید شد. سرانجام، در ۲۹ آذر ۱۳۱۴ ش، حکم اعدام (با وجود ارسال تلگرافی از سوی رضاشاه مبنی بر خودداری از اجرای حکم، به بهانه دیر رسیدن تلگراف) اجرا و اسدی در مشهد تیرباران و پیکرش در گورستان عمومی به خاک سپرده شد. پس از اعدام اسدی، خانواده وی تبعید و اموالشان تصاحب گردید. پس از شهریور ۱۳۲۰ و روی کار آمدن محمد رضا پهلوی، فرزندان اسدی بی‌گناهی پدرشان را با تشکیل دادگاه مجدد ثابت کردند و جسد پدر را از گورستان عمومی به مقبره اختصاصی، واقع در جوار حرم امام رضا (ع) انتقال دادند. پس از آن، فرزندان اسدی مورد التفات محمد رضا شاه قرار گرفتند و به مقامات عالی‌ه رسیدند.



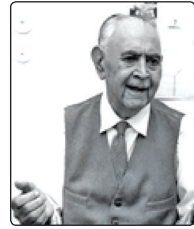
فتح‌الله پاکروان

معروف به «مشیرحضور»، در سال ۱۲۵۸ش، در تبریز متولد شد. پدرش حاج میرزا کاظم خان مشیرلشکر و جدش خان مؤتمن بود. پاکروان پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی و مطابق معمول زمان، برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دوره مدرسه نظامی سن سیر را به اتمام رساند و به ایران بازگشت.

در ۱۲۸۰ش، به خدمت وزارت خارجه درآمد. پس از چندی، ژنرال کنسول ایران در ازمیر شد. او در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی، از طرف مجلس، به جای وثوق الدوله که مقام وزارت گرفته بود، به نمایندگی انتخاب شد. پس از اتمام دوره مجلس، وابسته نظامی ایران در ترکیه و بعد روسیه تزاری شد. پس از آن ژنرال کنسول ایران در استانبول گردید. مدتی هم در مصر و بعد در جده، شارژ دافر بود.

در سال ۱۳۰۱ش، وزیرمختار ایران در مصر بود. پس از مأموریت مصر، به تهران آمد و به ترتیب مدیرکل و معاون وزارت خارجه شد. از اوایل ۱۳۰۷ تا پایان ۱۳۰۸ش، کفیل

وزارت خارجه بود. در آن سال، وزیرمختار ایران در اتریش شد و علاوه بر آن کشور، امور مربوط به کشورهای مجارستان و چکسلواکی نیز توسط او اداره می‌شد. در سال ۱۳۱۰ به سمت سفیرکبیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی منصوب شد و علاوه بر آن، سفیر ایران در لتونی و استونی نیز بود. در اواسط سال ۱۳۱۳ ش، به تهران احضار و سمت استانداری خراسان به او محول گردید. در سال ۱۳۱۴ ش که موضوع تغییر کلاه پیش آمد، در مشهد بین پاکروان استاندار و اسدی نایب التولیه اختلاف نظر ایجاد شد. اسدی معتقد بود در مشهد موضوع کلاه‌فرنگی در بوته اجمال باقی بماند، ولی پاکروان اعتقاد داشت اجرای آن مشکلی ایجاد نخواهد کرد. اسدی به سبب نزدیکی به رضاشاه، در عقیده خود پافشاری کرد، غافل از اینکه پاکروان هم مورد توجه شاه و فردی مجری دستورهای او بود. سرانجام در اثر اجرای طرح کلاه، وقایعی در مشهد رخ داد و قیام مسجد گوهرشاد به وجود آمد که عده زیادی از مردم مشهد و زائران حرم شهید شدند. پس از رسیدگی، محرک واقعه را اسدی تشخیص دادند که چنان‌که گفته شد، محاکمه و اعدام شد. پس از اعدام اسدی، امور نیابت تولیت نیز برعهده پاکروان قرار گرفت. او تا سال ۱۳۲۰ ش و اشغال ایران توسط متفقین، در این سمت باقی ماند. پاکروان مجری بی‌چون و چرای دستورهای رضاخان بود. او حاضر نشد پیام آیت‌الله سیدحسین طباطبایی قمی را به شاه برساند، زیرا ویژگی‌های شخصیت رضاخان را می‌شناخت و می‌دانست که بقایش وابسته به اطاعت محض از دیکتاتور است. او پس از شهریور ۱۳۲۰، به علت قتل اسدی و همکاری در به شهادت رساندن شهید مدرس، مدتی به زندان افتاد، اما مانند بسیاری از ایادی رضاخان، از زندان آزاد و به سفارت ایران در ایتالیا منصوب گردید. در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، مدتی موضوع نخست‌وزیری او مطرح بود، اما عمرش کفاف رسیدن به این پست را نداد و در سال ۱۳۳۰ ش، درگذشت. پسر فتح‌الله پاکروان، حسن پاکروان، مدتی رئیس دستگاه مخوف ساواک بود. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بازداشت و به جرم جنایت‌های بسیار، اعدام شد.



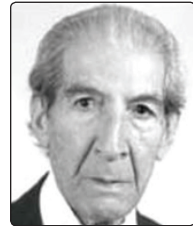
محمود جم

محمود جم ملقب به مدیرالملک، در سال ۱۲۶۱ش، در تبریز متولد شد. پدرش، محمدصادق خواجگان جم، از کارمندان دولت در کرمان بود که به تبریز مهاجرت کرد. محمود جم تحصیلات مقدماتی را در مدارس رشدیه و کمالیه تبریز گذراند. به دلیل تسلط به زبان فرانسه، به دربار ولیعهد، محمدعلی میرزا، راه یافت و پس از طی کردن تحصیلاتش در رشته داروسازی، مدتی مترجم سفارت فرانسه و سپس مترجم اداره گمرکات شد. محمود جم اهل زدوبند بود و خیلی زود توانست در میان رجال پرنفوذ آن دوران، همراهان و دوستانی بیابد. همین دوستی سبب شد وثوق الدوله، او را ابتدا به عنوان رئیس انبار غله، سپس به عنوان خزانه دار و در نهایت والی کرمان منصوب کند.

محمود جم با حمایت تیمورتاش، مدتی به سمت والی خراسان نیز منصوب شد. او با کمک شوهرخواهرش، حسین قلی خان نواب، وزیر خارجه، به فرانسه رفت و مدتی منشی سفارت ایران در فرانسه بود. او در جریان کودتای سیاه، با سیدضیا همراهی

کرد و عضو کمیته آهن یا زرگنده بود.

محمود جم، بعدها با توصیه رضاخان به وزارت مالیه منصوب شد. او ارتباط بسیار نزدیکی با رضاخان داشت و پسرش فریدون، با شمس دختر رضاخان ازدواج کرد. محمود جم تا سال ۱۳۱۴ مسئولیت‌های مختلفی داشت. او به فرمان رضاخان برخی از رجال حکومتی را که شاه نسبت به آن‌ها بدگمان شده بود، تحت تعقیب قرار می‌داد و در ازای این نوکری، پس از محمدعلی فروغی، در آذر ۱۳۱۴ ش، نخست‌وزیر شد. مهم‌ترین مأموریت او در دوران نخست‌وزیری، اجرای قانون کشف حجاب بود. محمود جم به پاس این خوش‌خدمتی، در سال ۱۳۱۸ ش، وزیر دربار شد و تا پایان حکومت رضاخان در این پست ماند. او از معدود افرادی است که در فرار رضاخان به سمت جنوب، وی را همراهی کرد. محمود جم در دوران محمدرضاپهلوی، ابتدا مدتی به مصر رفت، اما در سال ۱۳۲۶ ش، دوباره به ایران بازگشت و به وزارت دربار منصوب شد. او تا پایان عمر، سناتور انتصابی شاه بود و سرانجام در سال ۱۳۴۸ ش، در ۸۴ سالگی درگذشت.



ایرج مطبوعی

ایرج مطبوعی، فرزند میرپنج حسن آقا، در سال ۱۲۷۴ ش متولد شد. در کودکی به مدرسه نظام فرستاده شد و پس از طی کردن دوره مقدماتی، او را برای ادامه تحصیل به روسیه فرستادند. مطبوعی پس از بازگشت، به دیویزیون قزاق پیوست و در کودتای سیاه، از همراهان رضاخان بود. او به سبب این همراهی، پله‌های ترقی را خیلی زود طی کرد و در سال ۱۳۰۵ ش با درجه سرهنگی، معاون لشکر خراسان و در ۱۳۱۴ ش، با درجه سرتیپی، به فرماندهی این لشکر منصوب شد. در همین سال، در مشهد علیه تغییر کلاه و لباس و ترویج کشف حجاب، اعتراض‌های گسترده‌ای انجام شد. تجمع مردم در مسجد گوهرشاد سبب شد عوامل رژیم در خراسان همراه با سرلشکر ایرج مطبوعی، با تهران مشورت کنند. رضاشاه که از این واقعه به شدت نگران بود، به فرمانده لشکر خراسان و دیگر مقامات حکومت خراسان اعلام کرد که تعلل در این واقعه، مساوی با سقوط حکومت است و فرمان سرکوب را صادر کرد.

لشکر شرق به فرماندهی سرتیپ مطبوعی، مأمور محاصره و شلیک به سوی تظاهرکنندگان شد. مطبوعی، خود این واقعه را چنین روایت می‌کند: «در منزلم بودم که به من اطلاع دادند استاندار (فتح‌الله پاکروان) و رئیس شهربانی به دیدن من آمده‌اند. آن‌ها از من به‌عنوان فرمانده لشکر نظر خواستند و از من خواستند که به محل آستان قدس سرباز بفرستم تا شورش مردم را بخوابانند ... من و استاندار و رئیس شهربانی هر کدام جداگانه جریان امر را به تهران گزارش کردیم و از تهران منتظر دستور ماندیم ... در جواب تلگراف من از دفتر مخصوص شاه جواب آمد. این جواب با نهایت تغیر و فحاشی بود ... به من دستور داده شده بود که فوراً عده‌ای نظامی در اختیار استاندار قرار بدهم.»

مطبوعی به سبب سرکوب وحشیانه قیام مسجدگوه‌رشد در سال ۱۳۱۸ ش و پس از ارتقا به درجه سرلشکری، فرمانده لشکر سوم تبریز شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در این مقام باقی ماند. زمانی که در نخستین روزهای شهریور ۱۳۲۰، حمله قوای شوروی به آذربایجان آغاز شد، مطبوعی این حمله را جدی نگرفت و در مقابل پیشنهاد موضع‌گیری در گردنه صائین، رئیس رکن سوم لشکر اردبیل، سپهبد کمال را «پای نقشه برد و پیشرفت آلمان‌ها را نشان داد»؛ اما پس از حمله هوایی قوای شوروی به تبریز، مطبوعی حمله متفقین را جدی گرفت و در اولین اقدام، خانواده خود را همراه با اثاثیه منزلش به تهران فرستاد و خود نیز به همراه قوای لشکرش، عقب‌نشینی از تبریز را به مقاومت ترجیح داد.

مطبوعی پس از شهریور ۱۳۲۰ به‌عنوان فرمانده فراری، در دادگاه نظامی محاکمه و بازنشسته شد. اما در ۱۳۲۶ دوباره به کار در ارتش دعوت و به ریاست سررشته‌داری ارتش منصوب شد. ایرج مطبوعی شش دوره سناتور انتصابی تهران بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه شد. مورد اول اتهام وی «تجهیز دو گردان نظامی از افراد لشکر خراسان در سال ۱۳۱۴ ش و اعزام و فرماندهی آنان برای سرکوبی متحصنان و مخالفان رژیم منفور پهلوی که برای اعتراض

برخی شخصیت‌های مؤثر در واقعه گوه‌رشاد / ۸۹

به اعمال خلاف شرع و قانون رضاخان قلدر به مسجد گوه‌رشاد و در جوار حرم مطهر متحصن شده بودند و دستور کشتار آنان بود. « او بنا بر همین موارد اتهامی، به اعدام محکوم و در ۲ مهر ۱۳۵۸ حکم وی اجرا شد.

حبیب‌الله قادری، در سال ۱۲۷۴ش متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون طی کرد و سپس به مدرسه نظامی قزاق‌ها رفت و در سال ۱۲۹۶ش، با درجه نایبی، از این مدرسه فارغ التحصیل شد.

او را پس از فارغ التحصیلی به آتریاد همدان فرستادند. قادری در کودتای سیاه، یکی از قزاق‌های جوانی بود که با رضاخان همراه شد و در کودتا شرکت کرد. به همین دلیل، توانست به سرعت مدارج ترقی را در نظام طی کند. او در سال ۱۳۱۰ش، با درجه سرگردی، فرمانده هنگ پیاده لشکر خراسان شد و در سال ۱۳۱۳ش، با درجه سرهنگی، فرماندهی تیپ پیاده مشهد به وی واگذار گردید.

در واقعه گوه‌رشاد، قادری نقش اصلی را در کشتار مردم بی‌دفاع برعهده داشت. رفتار وقیحانه وی در قتل عام زنان و کودکان، حتی انزجار برخی وابستگان رژیم پهلوی را برانگیخت. پس از انتقال ایرج مطبوعی به آذربایجان، قادری نیز، در حالی که در مقابل خوش خدمتی خود، واکسل آجودانی و درجه جدید گرفته بود، همراه او به تبریز رفت. مطبوعی فرماندهی تیپ اردبیل را به قادری واگذار کرد. مدتی بعد، تیپ اردبیل به

لشکر تبدیل و قادری با درجهٔ سرتیپی، فرماندهٔ آن شد. در جریان حملهٔ نیروهای شوروی در شهریور ۱۳۲۰، لشکر اردبیل نخستین لشکری بود که از هم پاشید. قادری پس از فرار از مقابل دشمن، مدتی سرگردان بود. او را از ارتش اخراج کردند و به دلیل سابقهٔ ناسالمنش، هیچ کس جرئت واگذاری کار به او را نداشت. سرانجام، حبیب‌الله قادری، در اواخر دههٔ ۱۳۲۰، در حالی که بار جنایت دهشتناک مسجد گوه‌رشاد را بر دوش می‌کشید، در فقر و تنگدستی درگذشت.



از کودتای سیاه تا قیام مسجد گوهرشاد

- ◆ ۱۲۹۹/۱۲/۳ - سیدضیاءالدین طباطبایی با همکاری اعضای کمیته آهن، افسران انگلیسی و نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان میرپنج، کودتایی را علیه حکومت مرکزی ترتیب داد. رضاخان میرپنج پس از این کودتا، وزیر جنگ شد.
- ◆ ۱۳۰۲/۸/۳ - احمدشاه طی فرمانی، رضاخان را به عنوان نخست وزیر تعیین کرد و سپس راهی اروپا شد. آخرین شاه قاجار دیگر به ایران باز نگشت.
- ◆ ۱۳۰۳/۱/۲ - نمایندگان مجلس شورای ملی طرح تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری را رد کردند. رضاخان پس از مقاومت نمایندگان اقلیت و اعتراض های گسترده مردمی، در رسیدن به هدف خود ناکام ماند.
- ◆ ۱۳۰۴/۸/۹ - مجلس شورای ملی، طی ماده واحده ای انقراض سلطنت قاجار را اعلام کرد و اداره کشور در چارچوب قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی را به رضاخان میرپنج سپرد.
- ◆ ۱۳۰۴/۹/۲۲ - رضاخان تبدیل به رضاشاه شد. مجلس مؤسسانی که پهلوی

- تشکیل داده بود، سلطنت را به رضاخان واگذار و آن را در دودمان او موروثی کرد.
- ◆ ۱۳۰۵/۲/۴ - رضاشاه رسماً تاج‌گذاری کرد.
 - ◆ ۱۳۰۷/۱/۱ - اعتراض مرحوم آیت‌الله بافقی به حضور بدون حجاب زنان دربار در حرم حضرت معصومه علیها السلام و ضرب و شتم آن عالم مجاهد توسط رضاخان.
 - ◆ ۱۳۰۷/۳/۱۹ - امان‌الله خان، پادشاه غرب‌گرای افغانستان، وارد ایران شد. حضور بدون حجاب اسلامی وی و همسرش در انتظار عمومی، اعتراض‌های گسترده‌ای را در پی داشت.
 - ◆ ۱۳۰۷/۱۰/۱۰ - قانون متحدالشکل شدن لباس مردان با قید دو فوریت در مجلس شورای ملی تصویب شد. مردان موظف به پوشیدن کت و شلوار و کلاه ارتش فرانسه، موسوم به کلاه پهلوی شدند. برای متخلفان مجازات نقدی و حبس در نظر گرفته شد.
 - ◆ ۱۳۱۳/۳/۲۶ - رضاشاه و هیئتی ۱۷ نفره از ایران وارد آنکارا پایتخت ترکیه شدند. این سفر تنها سفر رضاشاه به خارج از کشور بود و ۳۸ روز طول کشید. او طی این سفر با مشاهده کشف حجاب زنان ترک و استفاده مردان از لباس غربی و کلاه شاپو، به فکر انجام همان تغییرات در ایران افتاد.
 - ◆ ۱۳۱۳/۱۲/۲۴ - رضاشاه دانشگاه تهران را رسماً افتتاح کرد. او دستور داده بود تعدادی از دختران دبیرستانی را بدون حجاب در جشن حاضر کنند تا مقدمه‌ای برای اجرای کشف حجاب باشد.
 - ◆ ۱۳۱۴/۱/۱۳ - در جشنی به مناسبت ۱۳ فروردین در شیراز و با حضور حکمت، وزیر معارف، تعدادی دختر، بدون حجاب به رقص و پایکوبی پرداختند. درواکنش به این حرمت‌شکنی، آیت‌الله فال اسیری طی سخنانی مردم را به مقابله با سیاست‌های ضد دینی رضاشاه فراخواند. آیت‌الله فال اسیری را بازداشت و تبعید کردند. این اتفاق، مقدمه‌ای برای خیزش عمومی مردم علیه سیاست‌های فرهنگی رژیم بود.
 - ◆ ۱۳۱۴/۴/۱۰ - آیت‌الله سیدحسین قمی وارد تهران شد تا با رضاشاه دیدار کند.

هدف او اعتراض به سیاست‌های فرهنگی شاه در تغییر لباس و ترویج بی‌حجابی بود. شاه دستور داد او را در باغ سراج‌الملک حبس کنند و بعداً او را به عتبات تبعید کرد.

● ۱۳۱۴/۴/۱۵ - در پی رسیدن خبر بازداشت آیت‌الله سیدحسین قمی، اعتراض عمومی مشهد را فرا گرفت. علمای این شهر برای اتخاذ تصمیم در این باره، به منزل آیت‌الله سیدیونس اردبیلی می‌روند.

● ۱۳۱۴/۴/۱۷ - شیخ بهلول گنابادی وارد مشهد شد. او پس از مراجعه به بیت آیت‌الله قمی، از بازداشت او باخبر گردید و تصمیم گرفت برای کسب تکلیف از آیت‌الله قمی، به تهران برود، اما این کار را به پس از زیارت موکول کرد.

● ۱۳۱۴/۴/۱۸ - شیخ بهلول در حرم مطهر رضوی بازداشت شد. با پادرمیانی تعدادی از خادمان، او را در یکی از اتاق‌های حرم محبوس کردند. نواب احتشام رضوی با مشاهده این وضعیت، مردم را به مقابله با عوامل رژیم برای آزادی شیخ بهلول فرا خواند. به این ترتیب، مردم به محل حبس شیخ بهلول حمله و او را آزاد کردند. با آزادی شیخ بهلول، اعتراض‌های مردم مشهد وارد مرحله جدید شد و مقدمات قیام مسجد گوهرشاد شکل گرفت.

● ۱۳۱۴/۴/۱۹ - مطبوعی، فرمانده لشکر خراسان، با اطلاع از حرکت مردم روستاهای مجاور مشهد به سمت حرم مطهر و برای پیوستن به متحصنان، با نیروهای خود حرم مطهر را محاصره کرد. در تیراندازی عوامل رضاشاه، ده‌ها نفر از مردم بی‌گناه به شهادت رسیدند، اما سد محاصره شکسته شد و تعداد زیادی از مردم به متحصنان پیوستند.

● ۱۳۱۴/۴/۲۰ - تحصن مسجد گوهرشاد همچنان ادامه دارد و مردم بر خواسته‌هایشان پافشاری می‌کنند. آن‌ها خواستار آزاد شدن آیت‌الله سیدحسین قمی و توقف سیاست‌های فرهنگی رضاشاه هستند. شاه طی تلگرافی فرمان سرکوبی و قتل عام مردم را صادر کرد.

● ۱۳۱۴/۴/۲۱ - در نخستین ساعات این روز، نیروهای تحت امر سرهنگ قادری، به متحصنان حمله کردند و آن‌ها را از فراز دیوارهای مسجد به گلوله بستند. به دلیل

مسدود شدن راه‌های خروج توسط سرهنگ قادری، صدها نفر از مردم هدف گلوله قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. ده‌ها کامیون کارِ جابه‌جا کردن اجساد شهدا را برعهده داشت. خادمان حرم تا پس از جابه‌جایی اجساد، اجازه ورود به حرم را پیدا نکردند.

● منابع و مقالات

- آبراهامیان، یرواند؛ *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران: ۱۳۷۷.
- ابوالحسنی، علی (منذر)؛ «اولین پیشنهاد برای کشف حجاب به شاه ایران»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- اعظام قدسی، حسن (اعظام الوزاره)؛ *خاطرات من*، ج ۲، چاپ ایران یونیورس، تهران: ۱۳۴۲.
- بشارتی، علی محمد؛ *از انقلاب مشروطه تا کودتای رضاخان*، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران: ۱۳۸۰.
- بهار، محمدتقی؛ *گزیده اشعار*، انتخاب و شرح از محمد گیوی، نشر قطره، تهران: ۱۳۷۰.
- حداد عادل، غلام‌علی؛ *فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی*، چاپ نوزدهم، انتشارات سروش، تهران: ۱۳۸۹.
- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، انتشارات عطار، تهران: ۱۳۶۲.
- رائین، سیما؛ *واقعه گوهرشاد به روایت دیگر*؛ نشر رائین، تهران: ۱۳۷۹.
- روحبخش، رحیم؛ *تحولات حوزه علمیه در عصر رضاشاه*، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ *تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد*، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران: ۱۳۷۸.
- شمس‌آبادی، حسن، قیام گوهرشاد؛ فراز و فرود، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- صدراشرف؛ «همسرم از غصه کشف حجاب، مُرد»، ماهنامه الکترونیکی دوران، شماره ۷۴، دی ۱۳۹۰.
- فقیه‌حقانی، موسی، «سیاست‌های فرهنگی رضاخان و کشف حجاب»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- فیرحی، داود، فقه و سیاست در ایران معاصر، نشر نی، تهران: ۱۳۹۰.

- ◆ مجد، محمدقلی، قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران: ۱۳۸۷.
- ◆ مدنی، سیدجلال الدین: تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، تهران: ۱۳۶۱.
- ◆ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی؛ دوره پنجم، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی.
- ◆ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم تقنینیه، ص ۱۸۳.
- ◆ مصاحبه ها و تاریخ شفاهی نرم افزار «قیام مسجد گوهرشاد»، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- ◆ مصاحبه منتشر نشده با عصمت الملوک دولتشاهی درباره کشف حجاب، روزنامه جام جم، دوشنبه ۲۱ دی ۱۳۹۴.
- ◆ مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، تهران: ۱۳۶۳.
- ◆ نوایان رودسری، جواد، «نمایندگان مشهد در مجلس شورای ملی»، ویژه نامه روز مجلس، میراث مدرس، رصد، روزنامه خراسان: ۱۳۸۹.
- ◆ «شجاعت و صراحت در آستانه شهادت»، روزنامه خراسان؛ ۱۱ مرداد ۱۳۹۴، شماره ۱۹۰۳۳، ص ۱۲.
- ◆ «تارهای عنکبوت» (جریان شناسی فرقه بهائیت)، مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، مشهد: ۱۳۹۴.
- ◆ «مجتهد لاری و حکومت اسلامی لارستان، روزنامه خراسان»، شماره ۱۸۳۴۶ (۲ اسفند ۱۳۹۱).
- ◆ «روایت ایستادگی و شهادت میرزا علی ثقة الاسلام»، روزنامه خراسان؛ شماره ۱۸۵۵۹ (۴ آذر ۱۳۹۲).
- ◆ «انگلیسی ها چگونه رضاخان را به قدرت رساندند؟»، روزنامه خراسان؛ شماره ۱۹۱۹۸ (۳ اسفند ۱۳۹۴).
- ◆ «تاراج موقوفات در عصر پهلوی»، ویژه نامه «وقف، سرمایه فراموش شده»؛ دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، مشهد: بهمن ۱۳۹۰.
- ◆ واحد، سینا (احمد پازوکی)؛ قیام گوهرشاد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران: ۱۳۹۳.
- ◆ واقعه کشف حجاب؛ اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، با مقدمه دکتر رضا شعبانی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ◆ وهاب زاده موسوی، عباس علی؛ «چرایی و چگونگی قیام مسجد گوهرشاد»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت قیام مسجد گوهرشاد (کشف حجاب از کشف حجاب)، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد.
- ◆ هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۷۵.

◆ هروی، محمدحسن ادیب، حدیقه الرضویه (تاریخ مشهد)؛ بخش دوم، شرکت چاپخانه خراسان؛ مشهد: ۱۳۲۷.

◆ یاراحمدی، لاله؛ سعید سجادی و پارسا فرخ‌رو، «مهره بهائیان در عرصه تعلیم و تربیت؛ انتهای تاریکی، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست» (نیمه پنهان)، روزنامه کیهان، ۱۳۸۴.

دیگر آثار منتشر شده انتشارات بوی شهر بهشت
با موضوع قیام گوه‌رشاد:

قندان های همیشه پُر

(چهل روایت کوتاه از مقاومت مردم مقابل قانون ممنوعیت روضه و عزاداری در عصر رضاخان)

بازنویسی و گردآوری: علیرضا اشرفی نسب ، چاپ سوم ۱۳۹۵ ، قطع: رقعی، قیمت ۵۰۰۰ تومان

چادری که جا نماند

(خاطرات مقاومت زنان و مردان ایرانی در دوران کشف حجاب رضاخانی)

گردآورنده: مصطفی فاروئی فیروزی، چاپ اول ۱۳۹۶ ، قطع: رقعی، قیمت ۷۰۰۰ تومان

ضربه دوازده

نویسنده: محمد جواد میری ، چاپ اول ۱۳۹۵ ، قطع: رقعی، قیمت ۴۰۰۰ تومان

شخصیت شناسی قیام گوه‌رشاد

نویسنده: ایوب خورسندی ، چاپ اول ۱۳۹۵ ، قطع: رقعی، قیمت ۶۵۰۰ تومان

گنجشک های گوه‌رشاد (مجموعه شعرهای قیام گوه‌رشاد)

شاعر: هادی فردوسی ، چاپ اول ۱۳۹۵ ، قطع: خشتی، قیمت ۳۰۰۰ تومان

کبوترهای گوه‌رشاد (کتاب داستان کودک)

گروه نویسندگان آفاق ، چاپ اول ۱۳۹۶ ، قطع: خشتی، قیمت ۲۵۰۰ تومان

چکیده مقالات اولین همایش ملی گوه‌رشاد

جمعی از نویسندگان ، چاپ اول ۱۳۹۵ ، قطع: رقعی، قیمت ۶۵۰۰ تومان

به ما پیوندید:

@nashr_shahrebehesht

Instagram.com/shahre_behesht